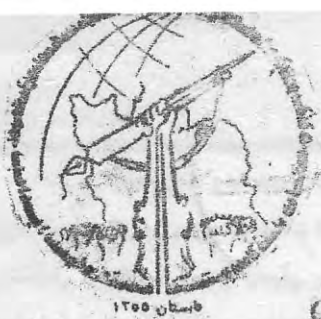




آرمان مستضعفین

شماره ۳۶ ریال
۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ سال اول شماره ۳۶
آرگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشتام مستضعفین ایران

چرا آزادیهای ره آورد انقلاب بسوی استبداد

می روند؟!

تو دیدی نیست که هراسان آزادهای حق دارد از خود بپرسد، چرا به مرور زمان عمده ترین ره آورد انقلاب، "آزادی" از دست می رود و "استبداد" جایگزین آن می گردد؟ سبیل شعارهای هیئت حاکمه (اعم از ارتجاع مذهبی و لیبرالیسم مذهبی) و رهبرانقلاب که در مقابل سؤال "پس از انقلاب، اوضاع با سابق چه تفاوتی گرفته است؟" سر می دادند و می گفتند "آزادی"، "آزادی در فکر، آزادی در اندیشه و تفکر و ایده و ابراز عقیده، کجا رفت؟

پس از انقلاب ضد استبدادی، طبیعتاً "عمده ترین ره آورد، آزادی بود، اما رفته رفته این آزادیها، بواسطه انحصار طلبی ها، قدرت طلبی ها، برتری جویی های رژیم، محتوای خویش را از دست دادند و تنها قالبیهای از آنان نمایان بود، به این ترتیب که آزادی اندیشه و تفکر از توده ها و روشنفکران وابسته به توده ها گرفته میشود به جای آن آزادیهای استعماری جایگزین می گردید. و به این ترتیب بستر مناسبی جهت دور شدن هر چه بیشتر توده ها از اندیشه های انقلابی فراهم می آید.

ارتجاع مذهبی همگام با لیبرالیسم مذهبی، پس از حاکمیت یافتن بر میراث انقلاب و ره آوردهای آن که حاصل خون هزاران شهید از جان گذشته بود، به مرور ایام تاکتیکهای فاشیستی و ضد خلقی خویش را به مورد اجرا گذاشتند که به صورت مستقیم و غیر مستقیم حرکتی را در جهت سوق دادن توده های تحت سلطه بسوی برنامه های استعماری و ضد خلقی، ایجاد کرده بود. بقیه در صفحه ۳

تحلیلی از امپریالیسم آمریکا و

روابط داخلی ایران

مقدمه:

کلمه تحلیل هایی که تاکنون نسبت به روابط امپریالیسم آمریکا و حرکات او در مقابل ایران داده ایم، روابط خارجی را مد نظر داشته اند. تحلیل حاضر، ارائه مطالبی است که از زاویه حرکات امپریالیسم آمریکا، نسبت به روابط داخلی ایران، مورد پژوهش قرار گرفته است.

برای تحلیل مسائل داخلی ایران و روابط آن با امپریالیسم آمریکا و منافعی که این روابط برای آمریکا داشته اند، همواره باید به دوتنوع حرکت توجه داشت. اول، حرکت های "آنتوری" یا روندی که غیر

مستقیم به نفع آمریکا تمام میشود، دوم، حرکت های "حرفای" یا روندی که بطور مستقیم در جهت منافع آمریکاست. اما پارامترها و عواملی که موجبات پیدایش این دو دسته حرکت را فراهم کرده اند، تاکنون از شن عامل، تشکیل یافته اند که سه تنای اول، در جهت حرکت های آنتوری و سه تنای دوم در جهت حرکت های حرفای است و بطور کلی این شن پارامتر عبارتند از: ۱- عراق ۲- کردستان ۳- دانشگاه.

بقیه در صفحه ۹

مشارکت در امر انتخابات گامی در

جهت افزایش شبیه حاکم بر

مقدمه:

تحلیل حاضر از مسائل انتخابات "چهارمین مقاله از سلسله مقالات سازمان در باب امر انتخابات است. محلی ما بر آن بوده است که در این تحلیل ما دیدگاه خود را در مورد مسئله، روشن سازیم. اولین نظریه سازمان درباره انتخابات در مقاله "برخی از دیدگاههای ما" طرح

از دیدگاههای ما
- مجموعه مقالات ۱ - مقاله برخی

حرکت تو ده ها

شده و در آن، در مورد "آزادی رای" و "رای آزاد" بحث گشته است. دومین و سومین "نظرگاه نیز بصورت جزوه در دسترس شما گذاشته شده است.

خود آگاهی مکتبی - اجتماعی توده ها، مبنای اصالت انتخابات مکتبی و مبارزات پارلمان تارستی، مانعی ... بقیه در صفحه ۵

در این شماره:

- رابطه زن و مرد از دیدگاه اسلام، منشاء تبعیض یا تفاوت؟
- سخن با هواداران (۱۱)
- آفت های یک حرکت تشکلاتی و طرق مبارزه با آنان:

چرا آزادیهای

اسلام دگماتیسم و متحجر حوزه ها کفر هنگ و ایدئولوژی وراثت و حکام انقلاب را تشکیل میدهد، بستر بسیار مناسبی جهت رشد هر چه بیشتر خود یافت و کوشید تا مسیر انقلاب را بر خود منطبق کند و بر این اساس، انقلاب را سیلان دهد، و طبیعی است که اسلام حوزه نه خاصیت تخریبی دارد و نه خاصیت سازندگی زیرا که ما این نمود را در صورت تخریبی اصولی استبداد و امپریالیسم نمی یابیم و طبعاً زمانی که تخریب اساسی و اصولی صورت نپذیرفته باشد، نمی توان انتظار "سازندگی" داشت.

اسلام حوزه، اسلام تخریب و وجود و به زسوب کشانیدن و فسیل کردن توده ها در اندیشه خشک قرون وسطایی و ارسطویی و ماندن در قالبهایی که مدت قیاسی ارسطویی و بطن مپوسی ارائه کننده آن است. و هیچ نوع خصوصیت دینامیک و پویاندارد و ذاتاً "آگر و و ساکت است، و با شناخت این ویژگی، از این اسلام، انتظار حرکت و پویائی و بازتاب اصولی نشان دادن، داشتن نوعی ساده لوحی بیش نیست.

سردمداران این اسلام، بیش از آنکه در امر مبارزه از انگیزه مثبت برخوردار باشند، دارای انگیزه منفی بوده اند که این انگیزه، زائیده کمپلکسها و عقده های درونی ایشان، بواسطه حملات خائنانه و ضد روحانیت رژیم خودگامه پهلوی، اعم از پدر و پسر و جبهه گیری آنان در رویارویی استعمار کهنه برای به کرسی نشاندن استعمار نو، است، لذا سکه تمامی این مسائل ایجاد عقده ها و کمپلکسهای روانی کردند و انگیزه منفی بوجود آوردند که این انگیزه باعث بوجود آمدن قیام خونین ۱۵ خرداد است که بعد از واقعه "ژنگ" و در ادامه انقلاب مشروطیت، اولین باری است که توده های به خواب فرو رفته ما بخود تکانی میدهند و جنب و جوش و حرکتی و عصیانی، که ادامه تسلسلی این قیام به حرکت های اصولی سازمانهای مسلح و قیام حرکت "ارشاد - شریعتی" و بالاخره به قیام جمهوریت می انجامد.

بنابراین، اسلام دگماتیسم حوزه

نیست که جنب و جوشی در توده ها پدید آورد بلکه این انگیزه منفی روحانیت است که برای دستیابی به حق مسلم از دست رفته خود قیام می کنند و شاید هم اگر استبداد پهلوی بیش از آنچه که باید به ایشان فشار وارد نمی آورد و به آنان بهای لازم را میداد و آب و نانی تا حیات خوش را تداوم بخشند و شخصیت آنها را خود نمی کرد، همواره در خواب خرگوشی چند صد ساله خویش می ماندند و کسی را یارای بیداری آنها نبود!

اما افسوس که توده های صدیق ما مطلق نگر هستند و نمی توانند توانایی افراد را در پیش آمدن در امر مبارزه بسنجند. آنها انقلاب ضد استبدادی را نهایت راه گرفته اند و نمی دانند که استبداد تنها شاخه های از درخت غول پیکر امپریالیسم جهان غوار غرب به سرگردگی آمریکا است که تنها آن را قطع کرد ما ندانیم، اما اینک از جای دیگری جوانه زده است! آنها ارزش والای حرکت انقلابیون صدیقی را چون شریعتی که همواره تنها بدنی می آیند، تنها زندگی می کنند و تنها می میرند را بزودی فراموش می کنند، چرا که بستر فرهنگی و تفویک انقلاب را که می بوجود آورده بود، ناگهان ایشان از راه رسیدند و بر رویش افتادند و آن را نتیجه کار خود قلمداد کردند و توده ها که همیشه نگر هستند، باور کردند و دنباله روی ایشان شدند و تصور نمودند که اینها همان خطر ادامه میدهند، خطی که برایشان تحرک و جوش و سیلان آفریده بود!!

آری، توده ها پنداشتند که دیگر زسب تکبت و ذلت و ضلالت و گمراهی و فقر و استعمار طبقاتی به سر آمده است. اما ناگهان دیدیم که این از راه رسیدگان بر مدعا، همونی انقلاب را بدست گرفتند و طبقات بالنده اجتماع را که باید همونی (رهبری) در دست او باشد، از آن محروم کردند. و این مسئله پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ بخوبی مشهود بود، چرا که با کوشش های رهبر انقلاب، بطور کلی فرهنگ حاکم بر انقلاب، همان فرهنگ اسلام حوزه ها گردید و اسلام

انقلابی و اصیل و راستین (تطبیقی) و هم چنین دیگر اسلامهای انقلابی (انطباقی)، توسط برجست های ناچسب، چون: انتقادی و غیره از متن اجتماع کنار رفت و خلق پایگاه توده ای گردید و اسلام دگم جایگزین آن شد و روح و قلب توده ها را بر ساخت و به واسطه عدم تآراپی در صورت تخریبی و سازندگی اصولی، ره آوردهای انقلاب را بر باد داد و به جای اینکه پس از مبارزه، ضد استبدادی، توده ها را رویاروی امپریالیسم آمریکا بسج کند و به مبارزه ضد امپریالیستی بپردازد و در ظل این مبارزه، انقلاب اقتصادی و ضد استثماری در جهت نابود کردن سرمایه داری وابسته و فئودالیزم و هم چنین انقلاب در ارگانهای استحکام بخشنده به امپریالیزم اعم از ارتش وابسته و ضد خلقی سرکوبگر و کودتاچی و ماشین غول پیکر بوروکراسی (انقلاب اداری) و بالاخره انقلاب در تکنوکراسی یا صنعت وابسته، ایجاد نماید و قراردادهای تحمیلی امپریالیسم را افشا نموده و ملحق سازد، از همان آغاز و با تکیه بر فتوای رهبر انقلاب، حرکتی را در جهت برقراری پارامترهای دگم خویش در جامعه، آغازیدن گرفت و انقلاب ضد امپریالیستی به انقلاب "چادر" و جاری ساختن حدودات فقهی مثل تازیانه در ملا عام و بسیج نیروهای مردم بسوی زنان بی چادر و ضرب و جرح و شتم آنها، پرداخت!! و از همه مهم تر اینکه باعث تزیین شبهه در نگاه مطلق نگر توده ها و نابودی سلاح بینه برای در بندی حق از باطل (خود آگاهی) گردید، تازه یابی آنان بسوی اسلام حقیقی انجام نپذیرد و انقلاب سیر واپس گرایی طی کند و ره آوردهای انقلابی، یعنی آزادیها، از بین بروند و ارزشهای نوین و نوظهور زائیده انقلاب گم شوند و در سیاهی و ظلمتی که ایشان از برای مردم ره آورد داشتند، نابود گردند.

اسلام دگماتیسم باعث گردید که لیبرالیسم مذهبی حاکم زمینه مناسبی را جهت رشد و نمو سرمایه داری وابسته که در انقلاب ضد استبدادی تا اندازه ای عقب نشینی کرده بود، ایجاد گردانند و آنان را دعوت به کار کرده و وامهای

چرا آزادیهای

چادر فرو می‌ریزند. بنابراین، مرحله سازندگی اسلام دگماتیسم، چیزی نیست جز، سوق دادن توده‌ها به سوی برنامه‌های استعماری و ضد انقلابی. و اینجاست که هیچگونه تفاوتی میان برنامه‌های ضد اسلامی رژیم فاشیستی پهلوی با برنامه‌های دگماتیسمی اینان وجود ندارد، آنها به "چادر" می‌تازند، اینها به "بی‌چادری" و شاید به تفنگ کشیدن چادر توسط رضا خان، صورتی احسن تر از به قهه کشیدن زنان بی‌چادر توسط ارتجاع مذهبی دارد و نهایتاً "بد دفاع کردن" بسیار خطرناکتر از "خوب حمله کردن" است!

از اینروست که می‌بینیم، نخستین برنامه‌های تخریبی و سازندگی ارتجاع مذهبی حاکم، ماحصلش، ناسپاسودی دستاوردهای انقلاب و از همه مهم‌تر آزادی بود، اما گمان نرود که ارتجاع اینکارها را از روی نادانی انجام میدهد، بلکه به هیچ عنوان چنین چیزی نیست، بلکه آنها می‌دانستند که باید توده‌های بسیج شده را بگونه‌ای گرم سازند و انقلابی بدستشان بیاورند!

آری! این بود انقلاب ضد امپریالیستی، ضد استعماری، ضد بربروکراسی، ضد تکنوکراسی، ضد میلیتاریزم، ضد ساواکها و ... اینان.

هنوز چندی از انقلاب نگذشته بود که با تلاش لیبرالیسم مذهبی، فتواهای بخشش گناهان و عفو عمومی از جانب رهبر انقلاب صادر گردید و سران متجاوز ساواکی و فتوادل از زندانها آزاد شدند و به داخل جمع آمدند تا بار دیگر اعمال ضد خلقی خویش را از سر بگیرند و حتی در پاره‌ای از موارد، فتوادلها مسلح شدند تا با خلقهای مناطق بچنگند! اولدا زندانهای رژیم پهلوی که چند ماهی از متجاوزین و متجاسرین به حقوق خلقها بر شدم بود، بار دیگر، با فتاوی رهبر انقلاب خالی گردید و نیروهای صدیق و انقلابی جایگزین آنها شدند و این افتخار را یافتند که همانگونه که در زندانهای رژیم خود گامه پهلوی بر بردماند، زندانهای اینان را نیز افتتاح کنند.

هنگفت به پاس مکیدن خون هزاران هزار کارگر مستضعف، به آنان عطا کند و دست مرزادشان دهد.

آری! ارتجاع تخریب و سازندگی اصولی خود را، در ممنوع کردن خرید و فروش شراب و تعطیل کردن کارخانجات مشروبات الکلی میدید اما غافل از اینکه از یک سو به مصداق "الانسان حریص علی مانع" حرص و طمع مردم برای دستیابی به مشروبات الکلی بیشتر گردید و خم‌های شرابی بود که در خانه‌ها درست میشد و از طرف دیگر بعلت کمبود وجود مشروبات الکلی در جامعه، معتادان باین ماده همگی به سوی هروئین و تریاک و دیگر مواد مخدر هجوم آوردند و ناگهان بطور سرسام‌آوری مذهبی معتادین بالا رفت و ننگ دیگری بر دامان جمهوری اسلامی گذاشت. و از سوی دیگر بعلت تعطیل این کارخانجات، عامل بیکاری که پس از انقلاب روز بروز افزایش می‌یافت، تشدید گردید و عده بیشتری بیکار شدند.

و نمونه‌های دیگری از قبیل تحریم موسیقی اصیل دیو و تلویزیون، گرایش مردم بسوی موسیقی کوچه و بازاری مبتذل تشدید گردید و بازار این قبیل کارها بسیار گرم!

طرح این مسائل به این مفهوم نیست که نباید با شراب خواری مبارزه کرد و یا ... بلکه دردهای یک اجتماع باید ریشه‌هایی شوند، درجه اعتیاد، فساد، فحشاء و ... همه و همه ریشه در سیستم کثیف سرمایه داری وابسته دارد و برای از بین بردن این دردها و پاک کردن چهره اجتماع از آلودگی‌های فوق، باید مبارزهای ریشه‌ای را بر علیه امپریالیسم آمریکا و سرمایه‌داری وابسته و تمامی نهادهایی که یک ملت را اسیربندهای استثمار و استثمار استعمار و استبداد گردانند، آغاز نمود. اما می‌بینیم که پس از پیروزی انقلاب نه تنها قدمی در این مسیر برداشته نمی‌شود بلکه با پیش گرفتن کارهایی از قبیل، انقلاب ضد شراب، ضد چادر، ضد موسیقی و صدور فتواهایی بر علیه بی‌چادری، ناگهان توده‌های خشمگین ما را که باید نمای خشم خود را بر سرمایه‌ایسم فرو کوچند، به قهه و جاقو مسلح شده و بر سر زنان بی

تفه گیتین اینان، پیش از آنکه برگردن ضد انقلابیون نازل شود، گردن انقلابیون را هدف گرفت و بر فرق وراثت حقیقی انقلاب وارد آمد و آنان را از جامه کنار گذاشت و بجای آنکه آمریکارا هدف بگیرد، دانشگاه را هدف گرفت و به جای اینکه با عراق متجاوز به ستیز برخیزد، کردستان را آماج گلوله‌های خویش قرار داد، تا انحصار طلبی‌ها و انحصار گرایی‌های خویش را ارضاء کند. و از همان آغاز حتی در رابطه با فرهنگ دگماتیسم خویش، پارامترهایی را به کار می‌انداختند که به این انحصار طلبی‌ها نشان لطمه می‌آورد و حاکمیتشان را متزلزل می‌سازد، بعنوان نمونه یکی از این پارامترها که اسلام منجمد حوزه هم بدان معتقد بود، اصل شورعی باشد، اما ارتجاع مذهبی، چون می‌پنداشت که شورا بل انتقال قدرت از آنها به توده‌هاست. زیرا بار آن نفوذ و خود را روی روی خلق‌ها قرار داد. اما این اصل را نپذیرفت و بیش از همه این خلقها، خلق کرد، بهشکام خلقهای قهرمان و بها خاسته ما را که تلاشی در جهت بگشودن حقوق حقه خویش داشت، زمینه ترک تازیهای او قرار گرفت و سرکوب گردید. بدینوسیله فارتش ضد خلقی انجام یافت. موج برجسب زدن‌های تجزیه طلبی بر خلق کرد شروع گردید تا این اقلیت محروم را در دیده اکثریت مقلد خویش کافر جلوه دهد اما غافل از اینکه خلق بها خاسته کرد بهی نیست که از این بادها بلرزد و با تمام قوا در مقابل اینان ایستاد. زمین کردستان را از خون خویش رنگین کرد، بمب‌ها و تیورها و تانکهای ارتش ضد خلقی را به جان خرید و زمین را از لاشه اجساد شهدای خود مملو ساخت، اما تسلیم نگردید و با این کار خویش به تمامی خلقهای دربند ایران پیام داد که برای مقابله با تضادهای طبقاتی، استثمار فرد از فرد باید تضاد عمده خویش را بقیه در صفحه آخر

... اشاره به مسلح شدن فتوادل‌های منطقه سیستان و بلوچستان از جانب ارتجاع مذهبی برای رویارویی با خلق این منطقه.

چرا آزادیهای

امپریالیسم قرار داد.

ارتجاع مذهبی آنچه که توان و قدرت داشت بکار گرفت تا ارگانهای قدرت را بچنگ آورد و زمینه حاکمیت خویش را بیش از پیش فراهم سازد، اما رفته رفته به این فکر افتاد که باید قبل از فقدان رهبر انقلاب، پایه های حکومت خویش را تثبیت کند، چرا که رهبر انقلاب، بزرگترین تکیه گاه ایشان است و فقدان او بیش از هر کس به اینها لطمه وارد می آورد، بر این مبنا تلاشهای شبانه روزی ارتجاع شروع گردید، زیرا میدانست که اگر توانایی کسب پایگاههای قدرت و خفه کردن نیروهای مترقی و جلوگیری از نشر افکار و عقاید را نیابد پس از مرگ رهبر انقلاب، قدرت یا بدست لیبرالیسم مذهبی خواهد افتاد و یا بدست نیروهای مترقی.

و در اینجا آنچه که زمینه مناسبی برای این ترک تازیانه های ارتجاع فراهم می آورد یکی شخص رهبر انقلاب و حمایت او از این گروه است و دیگری حملات ناشایسته و ترورهای گروه فوکان است که برای کوبیدن نیروهای مترقی، حربه خوبی بدست ارتجاع داده است.

اینجاست که پاسخ به سؤال خویش را می یابیم و می فهمیم که چرا بنیاد ناپودی آزادیها فراهم گشته است^۱. اینک روشن و واضح است که مهم ترین عامل در جهت ناپودی آزادی، ویژگی فرهنگ انقلاب یعنی اسلام دگماتیسم بوده است که این اسلام بعزت عدم پویایی و دینامیک نبودن،

و البته لازم بتذکر است که در رابطه با زمینه سازی قبلی ارتجاع برای خلع پایگاه لیبرالیسم از این جهت خیالش مقداری راحت است!

۱- لازم به توضیح است که پس از دو جنگ جهانی اول و دوم، ناپودی آزادی، امکان پذیر نیست و تنها راهی که برای ناپودی آزادی وجود دارد، عوض کردن بستر اصولی آزادیست که به آن صورتی غیر اصولی می بخشد و در این رابطه پیدایش استعمار نو قابل تحلیل و توجیه است، لذا وقتی صحبت از ناپودی آزادی می کنیم، مقصود آزادی در بستر اصولی آن است.

موجبات محرومیت جامعه را از برنامه های سازنده، فراهم آورد و باعث گردید که ارتجاع، حرکتی را در جهت انحصار قدرت و حاکمیت در پیش بگیرد و شکی نیست که نخستین پارامتری که قربانی این حرکت ضد خلقی انحصار طلبان می گردد، آزادی است.

آزادی و سرمایه داری وابسته دوام و نقیض یکدیگرند و بیشک زمانی که سرمایه داری وابسته حاکم باشد، آزادی وجود نخواهد داشت، و جمع این دو فریبی و نیرنگی بیش نیست که از دموکراسی و آزادی پوششی می سازد تا بهره کشی انسان از انسان را مخفی کند. تا زمانی که عدای توسط عدای دیگر استعمار میشوند، تنها گروهی آزادی دارند که استثمار می کنند و بدون تردید وقتی همه کس آزادند، سوازی پیروز خواهد بود که مرکب تیزتر و بهتری داشته باشد و آنان که مرکب تیزتر ندارند یا اصلاً پیاده هستند از آزادی، برابری و حقوق سیاسی، همیشه عقب خواهند ماند.

بنابراین، تا هنگامیکه سرمایه داری وجود داشته باشد، آزادی وجود نخواهد داشت. لذا است که باید یک انقلاب اقتصادی بنیانی و عمیق صورت پذیرد تا در ظل آن به آزادی دست یابیم و شعارهای ارتجاع و لیبرالیسم مذهبی، مبنی بر اقتصاد توحیدی که آن را چیزی بهن سرمایه داری و سوسیالیزم معرفی می کنند، جز "شعار" و طبل تو خالی چیز دیگری نیست و فقط در ظل این گونه شعارها، می کوشند که سرمایه داری را با پوششی اسلامی بزرگ کرده و به خورد توده های مردم بدهند. آنان هم که با ادعای تمام، قبل از انقلاب به تدوین اقتصاد توحیدی کذابی پرداختند، اینک به عیان می بینند که میان سرمایه داری و سوسیالیزم، راهی وجود ندارد و این شعارها بکار عمل نمی آیند. این است که اکنون، سرمایه داری با تمام خواصش باقی است و ذره ای تغییر نیافته، مگر اینکه اسمش عوض شده و نام اقتصاد توحیدی گرفته است!!

ماحصل اینکه ارتجاع مذهبی برای

تثبیت قدرت و حاکمیت خویش، حرکتی را در جهت تثبیت هر چه بیشتر سرمایه داری پیش گرفته است و هم در این رابطه است که امروز شاهد مرگ آزادیها هستیم و شاید این امر بیش از همه زائیده خصوصیت ضد مارکسیستی رژیم است و اگر دارای این خصوصیت نبود، حتی اگر از بی برنامه گی هم رنج می برد، می توانست برسان انقلاب الجزایر، حرکتی در جهت سوسیالیزم، داشته باشد و سوسیالیزم را با فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی، بارور نماید، تا بتواند بدان صورت عینیت بخشد.

اما خصوصیت ضد مارکسیستی رژیم، ریشه در چه چیزی میتواند داشته باشد؟ بدون شک در فرهنگ دگماتیسم حوزه که نه تنها تحمل عقاید مارکسیستی که تحمل عقاید اسلامی مترقی را نیز ندارد! بنابراین بزرگترین زمینه ساز ناپودی آزادی، رشد سرمایه داری است که در یک صورت غیر مستقیم انجام گرفته و می گیرد.

اساساً "ریشه" آزادیها در یک بستر اصولی، در گرو یک مبارزه طبقاتی در جهت ناپودی استثمار انسان از انسان است، مبارزه برای ناپودی مالکیت بر ابزار تولید که بزرگترین عامل استثمار محسوب می گردد و تا زمانی که این انقلاب و دگرگونی صورت نگیرد، هرگونه شعار "آزادی" جز فریب و خدعه و تخدیر توده ها نبوده و بمبارت دیگر تحت هیچ عنوانی انجام و امکان دموکراسی و آزادی وجود ندارد و تنها در ظل یک مبارزه ضد امپریالیستی، ضد استعماری بوجود خواهد آمد. زیرا آنچنانکه مطرح کردیم در یک جامعه طبقاتی، امکان وجود رای آزاد نیست و تنها طبقه حاکمه است که دارای رای آزاد می باشد، لذا هنگامی میتوان گفت آزادی در جامعه حکمفرما است که یک اقتصاد اجتماعی جانشین یک اقتصاد فردی شود و شکی نیست که برادری و آزادی تنها در سایه برابری امکان پذیر است. چرا که آزادی در گرو ناپودی سرمایه داری وابسته، ناپودی فئودالیسم، ناپودی بوروکراسی و تکنوکراسی و اوتش وابسته کودکان و ساواک جناح تارک و مبارزه با قرار

مشارکت در

برده است که همه در تعیین سرنوشت خویش دخیل باشند. اساساً " طرح واژه امام ، در این رابطه است ، یعنی امام کسی است که به خود آگاهی رسیده و خود میتواند سرنوشت آینده خویش را رقم زند ."

و فلسفه بحث انبیاء نیز بدین خاطر برده است که توده ها را آماده سازند تا بتوانند خود حاکمیت خویش را بدست آورند . لذا مسئله انتخابات از یک طرف تبلور و نمودار دخالت توده ها در تعیین سرنوشتشان است و از طرف دیگر ، در شکل اصولی اش ریشه در حرکت انبیاء مرسل داشت . تسلطش بر ابراهیم خلیل ، اولین بت شکن تاریخ می رسد . زیرا که بت شکنی ابراهیم ، اولین تبلور حاکمیت مردم بر تقدیرشان است ، بواسطه اینکه حاکمین ، اساسی ترین پشتوانه حرکت خویش را برای تسخیر سرنوشت توده ها ، بت ها قرار داده بودند که در اشکال ظاهر و مخفی موانعی بودند که میان مردم و طبقه حاکم قرار می گرفتند .

از نظر تئوری ، پروسه حرکت تاریخ بر سه جهت گیری در رابطه با انتخابات استوار است که عبارتند از :

- ۱- جهت گیری مثبت یا اصولی
- ۲- جهت گیری منفی
- ۳- جهت گیری جبری

اینک برای هر چه بیشتر روشن شدن روابط گردیدن هر یک از مسائل فوق و هم چنین علت اینکه این سه جهت گیری را از دیدگاه تئوریک مطرح کردیم ، به تحلیل این موارد می پردازیم .

۱- جهت گیری مثبت :

همانگونه که فوقاً " عنوان گردید ، بنیانگذار جهت گیری مثبت ، انبیاء بوده اند که می گوشتند با تکیه بر روحی ، خود آگاهی رایج توده ها منتقل کنند تا از این راه آنان

... آیه " و نریدان نحن علی الذین استغفرافی الارض و نجلهم الاثمه و نجلهم الوارثین " نیز در رابطه با همین مسئله است که انسانها باید به درجه امامت و خود آگاهی برسند تا وارثین زمین گردند .

شما قرار می گیرید ، ممکن است این سؤال را پیش آورد که چرا این همه به امر انتخابات بها داده میشود ؟ اساساً " ارزش انتخابات تا چه اندازه است که موجب شده ، تا ما چهار بار در بارش سخن بگوئیم ؟

برای پاسخ به این سؤال و مسائلی از این قبیل ، باید بگوئیم که اساساً " مسئله انتخابات یک موضوع گروهی و سازمانی خاصی نیست که صرفاً " در این رابطه مورد تحلیل واقع شود ، بلکه انتخابات (یکی از حساسترین مراحل و موضوع گیریهای استوار تریکی حرکت تشکیلاتی است .

اگر بیاوریم داشته باشیم که پایگاه حرکت ما توده های مردم هستند ، باید بپذیریم که " انتخابات " در حرکت های مردمی ، حساسترین مرحله محسوب میشود ، لذا است که سخن گفتن در این باب ، سرگرمی های یک سازمان و گروه را تشکیل نمی دهد که باز چه شرکت یک گروه یا عدم شرکت گروه دیگر شود ، بلکه این امر ، شویان حیات مردم را تشکیل میدهد . از اینروست که انتخابات ، سرنوشت ساز توده ها است ، پیروزی در شرایط و مقطع تئوری که پیروزی انقلاب حساسترین مرحله خویش را پشت سر می گذارد و رقم زننده سرنوشت آینده و تاریخ فردای چند ساله است .

اینجاست که اهمیت موضوع روشن میشود و بر همین مناسبت که ما چهارمین تحلیل خویش را در اختیار شما می گذاریم . نکته حائز اهمیت اینکه ، تحلیل ذیل ، گذشته از اینکه مطالب جدیدی را مورد بررسی قرار داده ، خود حاصل و نتیجه و جمع بندی تحلیل های گذشته نیز می باشد . ضروریست که در کنار این تحلیل ، تحلیلهای گذشته نیز مورد مطالعه قرار گیرد .

ریشه یابی مسئله " انتخابات " در پروسه حرکت تاریخ :

بدون تردید در انتخابات مدلول شرکت توده ها برای تعیین سرنوشتشان قرار می گیرد و این امر گرچه در شکل مبارزاتی به بعد از انقلاب گریز ناپذیر است بازگشت می یابد اما در صورت اصولی اش باید در پروسه حرکت پیاپی برپا می گردد . زیرا که تنها ، جامعه آیدال و نمونه پیاپی بران ، جامعه های

را به درجه امامت و وراثت زمین برسانند * بنابرین مبارزه مستقیم انبیاء با طبقه حاکم ، تاکتیکی بوده است که توده ها را در جهت بدست گرفتن سرنوشت خویش یاری می رسانده . بت شکنی ابراهیم و مبارزه اش با نمرد ، مبارزه موسی با فرعون و جنگ خاننا نسوزا و با ساری و دارود ستاش ، مبارزه عیسی با قیصر و بالاخره مبارزه محمد با مشرکین قریش ، همه و همه بر این مبنا استوار بوده است که پیامبران می خواسته اند ، طلسم جمود و خرافه و انجماد و رسوب و فسیل شدن آنها را بشکنند و آنها را به سیلان در آورند ، تا خود قیام به قسط

بقیه در صفحه ۱۱

چرا آزادیهای

دادهای وابسته کننده ، و توسط یک انقلاب فرهنگی بر مبنای اسلام تطبیقی است .

آزادی در سایه مبارزه طبقاتی و پس از مبارزه ضد امر بالیستی حاصل می گردد و عدم توانایی ارتجاع برای انجام این مقصود امری کاملاً " طبیعی است ، زیرا فرهنگ دکاهتسم به او اجازه عمل نمیدهد و لذا است که بوجود آمدن جو اختناق و استبداد و نابودی آزادیها ، حمله چماق داران به دانشگاه ، بستن دفاتر نیروهای مترقی و مدافع اسلام حقیقی ، حمله مغول وارد به خانه ها ، بستن چاپخانه و ضبط کتابها و سانسور و کنترل اندیشه ها ، بسته شدن درهای آزادی و باز شدن درهای سیاه چالها و زندانها و دادگاههای شکنجه پسوونی و تفتیش عقایدی قرون وسطی ، در عصر اسلامی !! همه و همه کاملاً " طبیعی بنظر می رسند .

آری ! در زمانیکه سنگها بسته و سگها را رها کرده اند ، کودتای ارتش در تبریز ، فراهم آمدن زمینه نفوذ نظامی آمریکا به کویر توسط ارتش ، سرکوب دانشگاه و مبارزان فاشیستی خلق کرد توسط ارتش وابسته ضد خلقی ، چندان عجیب بنظر نمی رسد ، زیرا زمانی که انقلاب ضدامپریا - لیستی - ضد استعماری صورت نگرفته باشد ، خواه ناخواه ، دیر یا زود با چنین وقایعی روبرو خواهیم بود .

مشارکت در

کنند**، این است فلسفه بعثت انبیاء.

بنابراین، از آنجائیکه تکیه گاه اصلی

حرکت پیامبران، توده‌های مردم بودند، آنان روندی را در جهت پائین به بالا و بر اساس یک انگیزه مثبت و جهت گیری مثبت یعنی به خود آگاهی رسانیدن توده‌ها برای در دست گرفتن حاکمیت خود آغاز کردند.

۲- جهت گیری منفی:

دومین روند افتخاراتی را باید در پیرویه تاریخ، پس از رنسانس جستجو کرد که این روند ریشه در پیدایش بورژوازی و نابودی نظام فئودالیزم دارد.

بطور کلی تمامی نمودارهای تکوینی نظام بورژوازی در اثر انگیزه منفی پیداشده است و این انگیزه منفی ریشه در ضدیت بورژوازی با تمام نظام ارزشهای فئودالیزم دارد، لذا تمامی عملگردهایش بر اساس معیارها و ملاکهای ضد فئودالیت و همه ارزش‌هایش عکس ارزش‌های آن است. بورژوازی برخلاف فئودالیزم که در شکل قالبی و فرمالیت‌اش تکیه‌ای بر توده‌ها داشت و بر مبنای ارزش‌های مسخ شده مذهب تخریری مسیحیت، حرکتی از پائین به بالا داشت، دارای روندی از بالا به پائین است.

برای بررسی سرازار حرکت بورژوازی، باید قیام و اعتراض و پروتست روشنفکران غربی را مورد تحلیل قرار داد که با یک انگیزه منفی، بر ضد دستگاه انگلیزیسم و تفتیش عقاید و ضد علم اسکولاستیک، شریک‌ند و گوشت‌پز که یک قیام ساینتمی و نوگرایانه در مقابل اندیشه‌های واپس‌گرای کهن کیش اسکولاستیک بوجود آوردند. از اینجاست که جریان لائیک (غیر مذهبی) و پروتستانیزم (مذهبی) در نظام بورژوازی بوجود آمده در این روند، پروتستانیزم، اعتراضی بود علیه کاتولیک که توانست توده‌ها را از طلسم مذهب تخریری رهایی بخشد، اما خود پروتستانیزم عبارت بود از کاتولیک علم زده یا اسلامیزه شده و یا

ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان، ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فی ذی الحذیق و منافع للناس... (۲۵ حدید)

بعبارت دیگر کاتولیسیم، مذهب فئودالیزم بود و پروتستانیزم مذهب بورژوازی، لذا ارزشهای مذهب پروتستانیزم ضد ارزش‌های مذهب کاتولیسیم بودند، اگر آن مذهب (کاتولیسیم) ضد علم و نوگرایی بود، این مذهب، علم زده گردید و ساینتمی را بوجود آورد.

جریان دیگر، جریان لائیک یا غیر مذهبی بود که روشنفکران اروپائی، تلاش می نمودند که بر اساس آن، یک جریان غیر مذهبی را به توده‌ها منتقل گردانند که البته در این راه موفق نشدند و تنها پروتستانیزم بود که توانست موفقیت‌های شایانی بدست آورد.

پروتستانیزم توانست کاتولیک را به تسخیر گشت و ارزش‌هایش را وارونه کند و از این راه به توده‌ها خود آگاهی بخشد. لذا سکه مرحله اول تاریخ بورژوازی بواسطه خود آگاهی بخشیدن به توده‌ها دارای اهمیت زیادی است. زیرا برای اولین بار در تاریخ، یک مرحله از حرکت طبقه حاکم، به سود توده‌های محکوم تمام میشود. زیرا که تمامی مراحل حرکت تاریخ از برده داری گرفته تا بورژوازی، عملی جز تخریر و خواب توده‌ها و جلوگیری از خود آگاهی آنها صورت نگرفته بود و اساساً حیات طبقه حاکم در این نظام‌ها در تخریر و خواب توده‌ها خلاصه میشد. این است که در پیرویه حرکت تاریخ بشر که تمام تلاش طبقه حاکمه در راه نابودی افکار و اندیشه توده‌ها بود، ناگهان مرحله اول بورژوازی، تحولی جدید بوجود آورد و آن تحول، خود آگاه شدن توده‌ها بود و شاید تنها در این بستر باشد که بورژوازی قابل تقدیر است. گرچه در رابطه با حرکت آینده‌اش، همین مرحله هم قابل نفی ورد کردن است. لذا بواسطه اینکه این مرحله را نسبت به توده‌ها در نظرمی گیریم و ملاک و معیار ما توده‌ها هستند می‌گوئیم که بورژوازی در این مقطع توانست باعث رشد و تکامل آگاهی انسان گردد.

در مرحله اول، بورژوازی توانست بر ضد فئودالیت، یک روند جدیدی در تاریخ ایجاد کند و آن، حرکتی از قشر بالا یا روشنفکر (بر اساس لائیک یا پروتستانیزم)

بطرف قشر پائین یا توده‌ها بود که توانست آنان را به خود آگاهی برساند و این جهتی بود که در مقابل روند انبیاء قرار می‌گرفت، چرا که انبیاء بر اساس انگیزه مثبت و هدف قرار دادن فلاح توده‌ها حرکتی را از پائین به بالا آغاز نمودند، در حالیکه روشنفکران دوران رنسانس، بر مبنای انگیزه منفی، یعنی قیام بر ضد فئودالیت و در دست گرفتن حاکمیت سیاسی، توده‌ها را وسیله‌ای قرار دادند و حرکت خود را از بالا به پائین صورت دادند.

۳- جهت گیری جبری

جامعه شناسی کلاسیک قرن ۱۹ و پس از آن مارکسیسم قرن بیستم، استوار بر یک روند جبری مبتنی بر سوسیالیزم، فلسفه تاریخ را تبیین نمود و معتقد گردید که خود آگاهی توده‌ها یک امر جبری است که جبری بودن آن در گرو رشد جبری ابزار تولید در بستر زمان است. یعنی به میزانی که ابزار تولید جبراً "رشد می‌نماید، با رشد خود انسان را نیز به خود آگاهی میرساند، چرا که رشد ابزار تولید باعث بوجود آمدن استثمار طبقاتی و تضاد طبقاتی گشته و این تضاد عامل خود آگاهی بخشنده به توده‌ها می‌گردد. بنابراین از دیدگاه مارکسیسم، پیدایش روشنفکرانریست جبری و لذا حرکت نه صورتی از "بالا به پائین" دارد و نه صورتی از "پائین به بالا" بلکه اساساً بر معیار جبری بودن، حرکتی هم از طرف "پائین" و هم از طرف "بالا" داراست.

از این رو، گرچه مارکسیسم برای خود آگاه کردن توده‌ها اصلت را به روشنفکر میداد اما پیدایش روشنفکرانری جبری بولشویست چرا که در اینجا اصلت را ماتریالیسم و ماده داشت، نه خود آگاهی توده‌ها. بنابراین جامعه شناسی قرن ۱۹، پارامتر یا عامل دیگری را مطرح نمود و آن جبری بودن خود آگاهی توده‌ها، بر اساس رشد جبری ابزار تولید بود. اما بزرگترین ویژگی این پارامتر که در بستر زمان نشان داد، این بود که فقط در شکل تئوریکش باقی ماند و نتوانست صورتی هم از پائین و هم از بالا داشته باشد. و از همان آغاز که مارکس حرکتش را آغاز نمود، در ظل تبیین حرکتش در رابطه بقیه در صفحه ۷

مشارکت در

با مسئولیت روشنفکر، به اینجا رسید که مارکسیسم برای روشنفکر اصالتی قائل نیست و هم از این رو بود که بعد از اعتقاد خویش بر پراوتیک بعنوان بهترین رشد انسان، به پراگسیس (عمل جهتدار) معتقد گردید، تا بتواند در سایه عمل جهتدار برای روشنفکر مسئولیت بشناسد و از او مسئولیت بخواهد.

پارامتر سوم، به مراتب زمان صورتش تغییر یافت و دو صورت پیدا نمود. یک صورتی از بالا به پائین که در حرکت لنین و تکیه‌ای که او به قشر پیشاز و روشنفکر حزبی می‌گذاشت، کاملاً "نمودار و متجلی است. و صورت دیگر که در حرکت مائو و انقلاب فرهنگی او متجلی است و از پائین به بالا به سیلان می‌آید.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این جهتگیریهای متضاد ریشه در چه چیزی دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که تکیه مارکسیسم بر جبری بودن امر خود آگاهی و دیالکتیک را عامل حرکت دانستن، باعث گردیده که دو صورت هم از "بالا" و هم از "پائین" را عنوان کند، در حالیکه زمان نشان داد که چنین امری صورت پذیر نیست و باید یا متکی بر این باشد یا متکی بر آن.

اینجاست که می‌بینیم پیش‌بینی مارکسیسم در امر خود آگاهی جبری توده‌ها درست در نیامده و پیدایش فاشیسم و پیدایش محافظه کاری در پرولتاریای اروپا بواسطه آموروزا شدن زندگی اش از جانب طبقه سرمایه‌دار و هم چنین پیدایش انقلابات بوسویالیستی در کشورهای غیر پیشرفته شرقی، همه و همه موبد این مسئله است.

پس دیگر به صورت در پروسه تاریخ، تنها جنبه تئوریک دارد. چرا که عملاً به دو صورت تبدیل می‌شود، حرکتیهای بالا به پائین و حرکتیهای پائین به بالا.

۴- وجوه تفارق و تمایز جهت‌گیریهای منفی و مثبت:

اگر روند حرکت انبیاء را در نظر بگیریم به این حقیقت می‌رسیم که توده‌ها پایگاه حرکت انبیاء هستند، اما تکیه گاه انبیاء را "برگزیدگان" یک قوم تشکیل

میدهند. یعنی انبیاء برای پیشگامان و روشنفکران توده‌ها اصالت قائل هستند و به آنها برای خود آگاه کردن توده‌ها تکیه می‌کنند، اما آنها را پایگاه خویش قرار نمی‌دهند، در حالیکه بورژوازی از همان اوان حرکتش بر عهد انودالیزم، روشنفکران و طبقه بالای جامعه را پایگاه خویش قرار داده بود. این است که اگر بورژوازی در اولین مرحله حرکت خود به خود آگاهی توده‌ها "تکیه" می‌گذاشت و خود آگاهی آنها را بعنوان معیار و ملاک بر می‌گزیند، می‌خواهد آنها را پشتوانه حرکت خویش قرار دهد، تا از این طریق به هدف خود یعنی سوداگری و سود پرستی حاکمیت بر توده‌ها و بدست آوردن رهبریت سیاسی برسد. بر خلاف انبیاء که اگرچه توده‌ها فکر می‌کنند، آنها را هدف حرکت خویش می‌یابند تا آنان را به خود آگاهی مسلح کرده و کاری کنند که به اقامت برسند.

بنابراین، به مراتبی که توده‌ها در ظل حرکت بورژوازی، خود آگاهی بدست می‌آورند، این خود آگاهی افساری برگردن آنها می‌شود که سر این افسار در دست بورژوازی است. برای نمونه می‌توان لیبرالیزم را در نظر گرفت که مترقیانه تر از شعار تعیین سرنوشت بود، اما چون در نهاد بورژوازی شکل یافته بود، سرازیر به لیبرالیزم اقتصادی در آورد و بندی شده بر دست پای توده‌های مردم و بزرگترین زمینه ترک نازی بورژوازی. لذا، انتخابات بر مبنای لیبرالیزم غربی، صرفاً "بر آزادی برای تکیه دارد، اما مردم را پاهای آزاد ندارند و کسی دارای رای آزاد است که در سیستم سرمایه‌داری حاکم باشد و نه محکوم.

انبیاء اگرچه نتوانستند در رابطه با حرکت خود آگاه کننده توده‌ها به حرکتشان عینیت بخشند، اما جای هیچ شکی نیست که حرکت آنها یک سیلان مستمر و تداومی داشته و اصولاً امکان پذیر نبوده است که در طول یک عصر و یک نسل و تاریخی اندکی توده‌ها بتوانند از پائین به طرف بالا شکل یابند.

پارامتر چهارم، یک سوقات غربی است زیرا که در شرق حرکت‌ها جیتی از پائین

به بالا داشته‌اند، چه در شکل اصولی و چه در شکل غیر اصولی و در همین رابطه است که بزرگترین ضربه‌ها را توده‌ها از همین جا می‌خوردند، چرا که مذهب تجدیدری (استعمار کننده) صورتی از پائین به بالا داشته و توده‌ها را همراه می‌کرده است، در حالیکه حرکتیهای روشنفکرانه تجدیدری (استعمار نو) نمی‌توانست آنچنان توده‌ها را به استعمار و جمود و رسوب بگشاند! پس حرکت پارلمانتاریستی سوقات غرب است که وارد شرق شده و اساساً چون شرق مهد انبیاء بوده است، جیتی بر خلاف جهت پارلمانتاریسم دارد.

حرکت پارلمانتاریسمی از آغاز پروسه متعلقی طی کرده است که این پروسه زمانی استوار بر مکاتب مارکسیستی و زمانی استوار بر ناسیونالیزم بوده است.

حرکتیهای ناسیونالیستی از بالا به پائین را می‌توان در روند مصدق، ناصر، سوار و ننگر و... مشاهده کرد که این حرکت‌ها در رابطه با ویژگی شرق نتوانستند دوامی یابند. اگرچه حرکت از بالا به پائین نتوانست در ظل بورژوازی در غرب تا اندازه‌ای مشرشر واقع شود، اما بالاخره اثرات اولیه بورژوازی یعنی خود آگاهی توده‌ها با تداوم و استمرار بورژوازی مابود گردید، در حالیکه حرکت‌های بالا به پائین در شرق اصلاً "مشرشر واقع نگردید و علتش این بود که غرب روبرو با اسکولاستیک، غرب روبرو با انگلیسیون، غرب روبرو با انودالیزم، غرب روبرو با جهان بیعی بطلموسی و ارسطویی، روشنفکر بیگنی، روشنفکر دگارتسی، روشنفکر گالیله‌ای و لوتری و کالوین، بر علیه زمان خویش با انگیزه منفی قیام می‌کنند و اساساً این خود فتودالیزم است که نتوانسته بزرگترین بستر و پشتوانه این عصیان و قیام را فراهم کند.

در حالیکه ما در شرق با مذاهب، با اسلام، روبرو هستیم که آن صورتهای چوکی که در غرب، در رابطه با اسکولاستیک کاتولیک، با پیسم، انگلیسیون فتودالیزم، مطرح بوده در شرق مطرح نیست. لذا بزرگترین دامی که باعث گردید در شرق پارلمانتاریسم یا تکیه دوبه تکیه ترسد، حرکت انبیاء است، مذهب است، اسلام است، حتی در بقیه در صفحه ۸

مشارکت در

صورت‌های تجدیری آنها. این است که می بینیم حرکت "باب" این مزدور سرسپرده استعمار انگلیس، بواسطه اینکه دارای روندی از پائین به بالا است و حرکت خویش را از توده‌ها شروع می‌کند، این همه طرفدار می‌یابد، در صورتیکه افرادی چون مصدق، ناصرو... چون دارای روند بالا به پائین هستند و از متن توده‌ها کار خویش را آغاز نمی‌کنند، شکست می‌خورند و بالا فاصله بعد از آنها جریان انحرافی مسیر خویش را از سر می‌گیرد! و پس از ناصر، سلذات خائن وابسته به صهیونیسم و امپریالیسم روی کار می‌آید و پس از مصدق، شاه ماحصل اینکه، گرچه برای خود آگاه گردن توده‌های مردم، در تئوری سه راه وجود دارد، یکی از پائین به بالا (حرکت انبیا)، دیگری از بالا به پائین (پارلمانارسم) و دیگری هم از بالا و هم از پائین (حرکت مارکسیسم)، اما پارامتر سوم بواسطه عملی نبودن و بی‌اندادن به احساس دیکتاتیک از بین رفت، آنچه در اینجا از اهمیت اساسی برخوردار است، ملاک و معیار قرار دادن توده‌های مردم بعنوان پایگاه برای روشن‌فکران و پیشگامان است و برای اینکه حرکت را توده‌های کنیم باید بر اساس معیار های حرکت انبیا، حرکتی از پائین به بالا داشته باشیم.

شرکت در انتخابات، عملی که شبیه حاکم بر توده‌ها را افزایش میدهد:

اگر بپذیریم که تنها راه امانت مستضعفین و وارث شدن آنان پویش در مسیر انبیا، جهت خود آگاه ساختن آنان است، باید باور داشته باشیم که اصالتا در شرایط کنونی، مسئله انتخابات از هر جهت غلط است و خیانتی است به توده های مردم.

اینک ما در یک جو و نظام و سیستم سرمایه‌داری اسیریم. نظام برابری بوجود نیامده است و چون سرمایه‌داری حاکم است، امکان وجود داشتن رایبای آزاد نیست. در یک جامعه طبقاتی، یک جامعه سرمایه داری که تمامی ارگانهای استحکام بخشنده به امپریالیسم هر چه محکم تر بر روی پایهای خود ایستاده‌اند و حرکتی در جهت قطع ریشه‌های آنها صورت نگرفته است، در زمانی که تمامی قرار دادهای امپریالیستی

تحملی به ملت ایران هم چنان وجود دارند و افشا نشده‌اند، در زمانیکه سرمایه‌داران وابسته سابق رفته‌اند، اما سرمایه‌داری وابسته هم چنان باقی است و تمامی تبلیغات را در اختیار خویش دارد و روز و شب، و وقت و بی‌وقت آنچه را که خود می‌خواهد در افکار توده‌ها تزریق می‌کند، در زمانی که ارتجاع مذهبی حرکتی را در جهت خلع پایگاه نیروهای مترقی، گویندن دانشگاه این سنگر مقاومت خلق‌ها، بارش گلوله و بمب و... بر سر خلقهای ایران آغاز کرده است و می‌رود تا با انتخابات، رای و رای‌گیری به حرکت خود مشروعیت بخشد، شرکت در انتخابات، جز اینکه شبیه حاکم را غلبه‌تر کند و صف بندی حق و باطل را مانع شود و توده‌ها را هم چنان در گمراهی و غلات باقی بگذارد، چه کار دیگری می‌تواند کرد؟

چه زمانی توده‌های ما می‌توانند رایبای آزاد داشته باشند؟ قدر مسلم زمانی که استعمار طبقاتی از بین برود و تضاد طبقاتی نابود گردد. در غیر این صورت کسانی دارای رای آزاد هستند که حاکم‌اند. آری! آزادی در جامعه سرمایه‌داری مری آزادی است و حتماً به استخدام سرمایه داری در خواهد آمد.

اما جامعه ما به غیر از سرمایه‌داری وابسته با پارامتر دیگری نیز روبروست که مانعی در جهت خود آگاهی توده‌ها محسوب می‌شود و آن مذهب تجدیری و سنتی تشیع صفوی است که مقلد و مقلدمی آفریند و در ظلم‌رهریت سیاسی، توده‌ها را گوسفند وار بدنبال خویش می‌کشد، تا هر آنچه که می‌گوید، بکنند و هر آنچه که می‌خواهد، بگویند! متأسفانه، اینکه در جامعه ما رهبریت سیاسی، نه یک امر تاکتیکی که یک امر استراتژیک تلقی می‌شود و جواب تراپیکه نه تنها از طرف طبقه حاکم بلکه نیروهای مترقی نیز با شرکت خود در انتخابات و قبول مشی پارلمانارستی این ادعا را به اثبات می‌رسانند!

آری! رهبریت سیاسی و دغدغه دستیابی بدان، پیوسته‌ای می‌آفریند که تنها و تنها معیار حرکت خود و دسته و گروه

و... می‌شود و آنچه که از یاد می‌رود، توده‌ها هستند.

در این زمانی که ارتجاع می‌رود تا قبل از مری رهبر انقلاب، ارگانهای خویش را استحکام بخشد و نیروهای مترقی را با خفه کردن و عدم تحمل عقاید آنان و جلوگیری از نشراید تئوریز و اندیشه‌های آنان، بواسطه بستن دفاتر سازمانی و باز کردن درهای زندان، از بین ببرد، چگونه می‌توان به انتخاباتی که این ارگانها را مستحکم تر می‌سازد و به حرکت ایشان مشروعیت می‌بخشد، بها داد؟

ارتجاع مذهبی، پس از پیروزی انقلاب ناگهان وارث ارزشهای بیگانه‌ای شده است که نمی‌داند آنها را چگونه چپاول کند و برای حفاظت و نگاهداری این میراث با ارزش از رهبر انقلاب سود می‌جوید و عملکرد گروههای افراطی‌ای چون فرقان را سود قرار میدهد، تا دیگر نیروهای مترقی را بکوبد.

آری! ارتجاع مذهبی می‌کوشد تا از لحظه لحظه حیات و عمر رهبر انقلاب استفاده کرده و نیروهای مردمی را در اذهان توده‌ها و چشم آنان ملوث سازد، آیا شرکت در انتخابات آنان، بهانه‌ای نیست تا بدینوسیله تبلیغات خوم خویش را بر علیه این نیروها بیافازند؟

ارتجاع مذهبی میدانده که پس از مری رهبر انقلاب باید بتواند، تمامی ارگانهای قدرت را قبضه کند و یاد ر غیر این صورت قدرت بدست نیروهای مترقی و پالیبرالیسم مذهبی خواهد افتاد! از اینروست که بدست و پا افتاده است، تا میراث انقلاب را صیانت کند. آیا با این وصف، شرکت در انتخابات شبیه حاکم بر توده‌ها را غلبه‌تر نخواهد کرد؟

برای مقابله با این حرکتی که ارتجاع آغاز کرده است، اساسی‌ترین معیار و ملاک ما در حرکت، توده‌ها هستند، باید به آنان بیاندیشیم و نیروهای خود را در جهت پائین به بالا و از متن توده‌ها بسیج کنیم. اساسی‌ترین مسئله در شرایط کنونی از بین بردن ضعف بزرگ موت اکبر و فاجعه عدم حضور آگاهی توده‌ها است، باید که تسوده‌های تشکیلاتی خویش را خود آگاه نمود و پس بقیه در محله

تحلیلی از

۴- نفوذ نظامی آمریکا به ایران
۵- مسئله انفجارهای داخلی ایران ۶-
اشغال سفارت ایران در لندن.

قبل از اینکه به تحلیل هر یک از پارامترهای فوق در رابطه با روند آما توری و روند حرفه‌ای برداریم، ناگزیریم که موضع امپریالیسم آمریکا را نسبت به بافت داخلی ایران، یعنی بافت هیئت حاکمه روشن سازیم، تا تحلیل پارامترهای مذکور که هر کدام مستقیماً با هیئت حاکمه در ارتباط هستند، از چهارچوب صحیح بر خوردار باشد. اینک در گام اول به شناخت بافت دوگانه هیئت حاکمه و عمده‌ترین تضادهای موجود میان آن دو می‌پردازیم.

۱- گاهی در جهت شناخت بافت دوگانه هیئت حاکمه ایران:

اساساً "هیئت حاکمه ایران از دو جناح عمده ارتجاع مذهبی و لیبرالیسم* تشکیل یافته است. ارتجاع مذهبی از نظر پایگاه مردمی قوی‌تر از لیبرالیسم مذهبی است** از اینرو لیبرالیسم بواسطه بدست آوردن پایگاه توده‌ای به ارتجاع تکیه می‌کند. آنچه که از اهمیت اساسی برخوردار است، اینکه ارتجاع همواره و بروی نیروهای مرفقی قرار گرفته، در حالیکه لیبرالیسم بعزت دولتی بودن نهاد ارتش، تکیه بر این نهاد می‌بازد و رسمی داشته و بروی خلق‌ها ایستاده است.

دو جناح لیبرالیسم و ارتجاع، نسبت به بافت ارتش با یکدیگر تضادی ندارند. اما تضاد آنها به تصاحب ارتش باز می‌گردد. یعنی زمانی ارتش را ارتجاع مذهبی بدست می‌آورد و بر آن غالبیت می‌یابد، مانند آغاز پیروزی انقلاب که غالبیت ارتجاع را بر اساس باز بودن قوای سپاه پاسداران در مسئله گردستان و انفعالی بودن موضع

۳- منظور از لیبرالیسم مذهبی، همان لیبرالیسم مذهبی دکماتیسم است، برای روشن شدن ویژگیهای آن، به مقاله "لیبرالیسم مذهبی دکماتیسم و تاکتیکیهای مزورانه‌اش" مندرج در آرمان مستضعفین شماره ۳۴ رجوع شود.

۳- از این به بعد هر وقت دو کلمه ارتجاع و لیبرالیسم بکار بردیم، منظور مان همان نوع مذهبی آن است.

بینیم، لیبرالیسم برای رودست نخوردن و ندادن جای پائی برای نفوذ ارتجاع به ارگانهای اجرایی دولت، پیشنهادات سه ماده‌ای خود را در آستانه دومین مرحله انتخابات مجلس شورای ملی به رهبر انقلاب داد که این پیشنهادات از سه جزء تشکیل میشود. اول، انتخاب نخست وزیر با تأیید رئیس جمهور (لیبرالیسم)، دوم، در اختیار رئیس جمهور در آمدن قوای انتظامی و بالاخره سوم، به جنگ گرفتن دستگاههای تبلیغاتی توسط رئیس جمهور. که با هر سه، این پیشنهادات از جانب رهبر انقلاب، موافقت بعمل آمد و این موافقت، برای

بقیه در صفحه ۱۰

مشارکت در

از آن بجهان توده‌های مردم فرستاد، باید در اتحادیه‌های کارگری و دهقانی نفوذ نمود و ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام را به متن توده‌ها برد، تا حرکتی در جهت پائین به بالا ایجاد گردد، در غیر این صورت تاریخ گواه است که خود بینی‌ها، قهرمان پرستی‌ها و تشکیلات گرایشی‌ها، رخ خواهند نمود و حرکت را منحرف خواهند ساخت!

برای سنجش میزان موفقیت گروه‌های انقلابی از انتخابات گذشته تا بحال، کافیست که ببینانی تهیه گردد، تا مشخص شود که ارتجاع چه نیروهای مرفقی را چگونه کدر ساخته است.

براستی انتخابات کنونی برای توده‌های مردم چه سودی می‌تواند داشته باشد؟ این همه تبلیغات سرسام‌آور، آیا نهایتاً دو یا سه نفر از نیروهای مرفقی را بیشتر بداخل مجلس خواهد فرستاد؟ و تازه آنان در مجلس چه کاری می‌توانند کرد؟ حداکثر کاری که بتوانند انجام دهند حمایت از نیروهای لیبرالیسم است!

لذاست که شرکت در انتخابات جز گامی در مسیر غلظت شبهه‌های حاکم، چیز دیگری نخواهد بود.

"والسلام علی من اتبع الهدی"

هجدهم اردیبهشت ۵۹

"سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین

ایران

ارتش نسبت به سپاه، می‌بینم. و زمانی دیگر لیبرالیسم مذهبی ارتش را به جنگ می‌گیرد که در زمان فعلی چنین است. علت این سخن و ادعا نیز، در قدرت دادن به رهبر انقلاب به شخصی رئیس جمهور نهفته (فرمانده کل قوا کردن او) است، زیرا وی در نظر داشت میان ارتجاع و لیبرالیسم توازن ایجاد کند، تا اولی بکار گویند و نیروهای مرفقی با پشتیبانی توده‌ها و دومی بکار سرکوب خلق‌ها با تکیه بر ارتش مشغول شود.

ارتجاع مذهبی همواره در صدد بوده که تعدد تصمیم‌گیری ایجاد کند، زیرا که این امر باعث تضعیف قدرت دولت شده و بالطبع قدرت او را افزایش خواهد داد و به این وسیله می‌تواند مراکز تصمیم‌گیری را تصاحب کند. پشتیبانی همه جانبه ارتجاع از دانشجویان اشغال‌کننده سفارت و پس از این واقعه، آنان را دنباله روی خود قرار دادن، به همان اندیشه و تصمیم ارتجاع برای تسخیر مراکز قدرت، بازگشت می‌نماید. لذا، عمده‌ترین تضاد موجود میان این دو جناح پیشدستی بر یکدیگر برای تسخیر نهادهای قدرت است.

هرگز گنونی لیبرالیسم در جهت تلاش برای هر چه بیشتر بکف آوردن مراکز قدرت اجرایی و تمرکز تصمیم‌گیری و مطرح ساختن تمامی اینها با رهبر انقلاب و پس از آن، از وی قدرت گرفتن و موافقت او را جلب کردن، همه و همه حاکی از هشجاری لیبرالیسم مذهبی از این امر است که ارتجاع بواسطه عدم موفقیت در تصاحب مقام ریاست جمهوری، تمامی تلاش خویش را بروی انتخابات مجلس شورای ملی متمرکز کرده، تا از این طریق بتواند جای پای برای نفوذ در ارگانهای اجرایی دولت داشته باشد. بدین مفهوم که اگر لیبرالیسم تشکیل‌گابینه را پس از روی کار آمدن مجلس شورا شروع می‌کرد، قدر مسلم اینکه ارتجاع بعزت غالبیتش بر سایر جناحهای مجلس، این امر را با وقفه رو برد ساخته و سرانجام نخست وزیر و هیئت دولتی را انتخاب می‌کرد که طرفدار او باشد. لذاست که می-

تحلیلی از

این است که وی می‌خواهد توازن میان لیبرالیسم و ارتجاع، بوجود آورد.

تضادی که میان دو جناح هیئت حاکمه وجود دارد به این ترتیب است که هم‌اکنون لیبرالیسم سیستم اجرایی حاکم بر مملکت را در دست داشته و روز بروز در جهت تمرکز مراکز اجرایی در دست خود، تلاش می‌کند، در حالیکه ارتجاع مذهبی بر نهادهای حقوقی و مردم تکیه دارد که این نهادهای حقوقی یا تقنینی عبارتند از مجلس، قانون و البته گویانکه هنوز این بافت یکسان نشده است، چرا که ارتجاع دارای یک سری از نهادهای اجرایی از قبیل سپاه پاسداران و کمیته‌ها، جهاد سازندگی و دانشجویان اشغال کننده سفارت می‌باشد و لیبرالیسم نیز سعی بر آن دارد تا این نهادها را از دست ارتجاع بیرون آورد. بعنوان نمونه از یکطرف می‌کوشد که سپاه پاسداران را به جانب ارتش بکشاند که در این رابطه لازم بتوضیح است که میان سپاه و ارتش یک تضاد اصولی وجود دارد. نظریه لیبرالیسم و شخص رئیس جمهور این است که غالبیت را به ارتش بسپارد، اما سپاه پاسداران با رئیس جمهور در تضاد هستند و همین امر باعث شده که نزدیکی بیشتری نسبت به ارتجاع داشته باشند.

از طرف دیگر لیبرالیسم سعی می‌کند که ارگان اجرایی جهاد سازندگی را به ماشین بوروکراتیک متصل کند و از هم‌این‌ها مهم‌تر، مسئله گروگانهای آمریکائی و دانشجویان پیرو خط امام است، چرا که این گروه با پشتیبانی ارتجاع، سیاست خارجی ایران را تحت الشعاع فعالیت‌های خویش قرار داده‌اند. در حالیکه بنی صدر خواستار آن است که گروگانهای آمریکائی را در قبال باز پس گرفتن پولهای ایران از آمریکا، تحویل دهد و پس از این عمل، غائله نفوذ ارتجاع را توسط این گروه، در ارگانهای اجرایی خاتمه بخشد.

بنابراین، لیبرالیسم مذهبی با توجه به قدرت تقنینی و حقوقی ارتجاع در مجلس، قبل از اینکه مجلس تشکیل شود، به دست و پا افتاده است تا پاهای اجرایی ارتجاع را قطع کند و دادن پیشنهاد به مادهای به رهبر انقلاب و قبول این

پیشنهاد از جانب وی، بیانگر این مسئله است و هم بیانگر مسئله مهم دیگری که حاکی از خواست خمینی در رابطه با جدا شدن قدرت اجرایی و قدرت تقنینی و حقوقی از یکدیگر و ایجاد توازن میان این دو است.

اینکه می‌توانیم بر اساس شناخت بافت دوگانه و متضاد هیئت حاکمه و موارد ایجاد کننده تضاد میان آنان، مسائل داخلی ایران را در رابطه با حرکات امپریالیسم مورد بررسی قرار دهیم.

۲- حرکات های آماتوری در جهت منافع امپریالیسم آمریکا

همانگونه که قبلاً "متذکر شدیم، به مسئله وجود دارد که غیر مستقیم و آماتور گونه در جهت منافع امپریالیسم آمریکا، عمل می‌کند. این سه پارامتر عبارتند از مسئله عراق، مسئله کردستان و مسئله دانشگاه.

مسئله عراق بحالت اینکه یک تضاد خارجی بود، بنابر نظریه ارسطو باعث گردید که تضادهای داخلی در روند افولی قرار گیرند. اما این مهم‌ترین اثری نبود که عراق برای ایران بجای گذاشت، بلکه مهمترین اثر، نقش حملات عراق در جهت انسجام بخشیدن و مستحکم کردن ارتش ضد خلقی ایران بود.

ارتش، عمده‌ترین پشتوانه عملگردهای جناح لیبرالیسم، در جهت مقابله با خلق‌های پیاپی است، خصوصاً "خلق کرد است و واقعه عراقی دستاویزی گردید تا لیبرالیسم با کمک ارتش بتواند، کردستان را آماج حملات و صحنه تاخت و تاز خویش قرار دهد. بنابراین، اولین و مهم‌ترین نقش حملات عراق به ایران، انسجام ارتش ضد خلقی بود. که این امر غیر مستقیم در جهت منافع امپریالیسم آمریکاست. زیرا شکی نیست که وقتی، ارتش انسجام پیدا کند، تکیه هیئت حاکمه از توده‌ها برداشته

۳- رجوع شود به جزوه "تعرض جدید عراق به ایران و آبی که به آسیاب امپریالیسم - صهیونیسم می‌ریزد".

شده و به ارتش بیشتر میشود. لذا سبکه ارتش روبروی توده‌های مردم، از دشمنان واقعی امپریالیسم آمریکا، قرار می‌گیرد و چون در سیستم حاکم کنونی، خلق‌ها نمی‌توانند به حقوق خویش دست یابند، قیام آنها امری است طبیعی و بالطبع رویارویی ارتش با مردم نیز گاملاً "بدیهی" بنظر می‌رسد، از این جهت عراق عمده آماتور امپریالیسم آمریکاست.

دومین مسئله در رابطه با تشدید تضادهای داخلی ایران است که دو پارامتر کردستان و دانشگاه را شامل میشود. عمده ترین استفاده‌ای که امپریالیسم آمریکا از این دو عامل نمود، تشدید تضاد داخلی ایران و سپس استفاده وی از این تشدید تضادها برای نفوذ نظامی به ایران و وقوع حادثه کویر است.

هیئت حاکمه در ظل حمله به کردستان، رویارویی خلق‌ها قرار گرفت و در ظل حمله به دانشگاه رویارویی نیروهای مترقی و بر اساس این مقابله‌ها بود که تضاد داخلی به‌سوی خودش رسید، از اینرو سبکه هیئت حاکمه یکی دیگر از عمده‌های آماتور آمریکاست. زیرا وقایع کردستان و دانشگاه، زمینه ساز واقعه کویر بودند که در اثر رشد تضادهای داخلی بوجود آمد.

۳- حرکات های حرفه‌ای در جهت منافع آمریکا

مسائلی که مستقیماً در جهت منافع امپریالیسم آمریکا هستند، سه پارامتر را تشکیل می‌دهند که خود آمریکا، در ایجاد هر یک از آنان نقش داشته است، این سه پارامتر عبارتند از: نفوذ نظامی آمریکا به ایران، انفجارهای داخل ایران و اشغال سفارت ایران در لندن و بدنبال آن گروگان گیری در این سفارت.

برای بررسی نفوذ نظامی آمریکا به ایران و یا واقعه کویر، باید آن را با اشغال سفارت ایران در لندن مد نظر قرار دهیم، چرا که ماجرای گروگان گیری در لندن، در ادامه تلاش آمریکا پس از واقعه کویر است.

بقیه در صفحه ۱۱

۴- رجوع شود به جزوه "تعرض ارتجاع به دانشگاه، سرآغاز دوران سیاه قرون وسطایی در ایران"

که به شکست انجامید ***

لذا ، تا فرجام ماندن عملیات نور سبز آمریکا در ایران که برای نجات گروگان ها (یکی از عوامل نجات گروگانها بود) و غالب گردانیدن جناح لیبرالیسم بر ارتجاع ، انجام یافته بود . آمریکا دست بکار آفریدن حادثه جدیدی گردید ، تا به این ترتیب اهداف شوم خویش را دنبال نماید .

همانگونه که در تحلیل های قبل هم اشاره کرده ایم ، لیبرالیسم برای اهداف کوتاه مدت آمریکا ، بهترین جای پای امپریالیسم ، محسوب میشود . آمریکا شدیداً " مایل است که در بافت دوگانه هیئت حاکمه ایران ، غالبیت از آن لیبرالیسم مذهبی باشد . چرا که شدیداً " بر روی عملکرد لیبرالیسم مذهبی از هیئت حاکمه ایران حساب می کند و بر خورد آن را اصولی تر میداند ، بعنوان نمونه لیبرالیسم بعثت خصوصیت سازشکارانه اش ، " حاضر به هرگونه مذاکره و عملکرد سیاسی برای باز پس دادن گروگانها می باشد و خود معتقد است که میتواند مسئله حاد سفارت را براحتی حل نماید ، یعنی معاوضه کردن گروگانها با پولهای ایران که توسط آمریکا بلوکه شده اند ، در حالیکه ارتجاع مذهبی ، بعثت آن دو منفعتی که از مسئله سفارت می برد (بسیج توده های مردم بعنوان پشتوانه ، خویش و جای پائی برای نفوذ در ارگانهای اجرایی دولت) حاضر به انجام چنین کاری نیست و پیوسته دم از معاوضه گروگانها با شخص شاه و در غیر اینصورت محاکمه آنها می زند .

آمریکا در واقع ، گویر ، گذشته از مسائل سیاسی - جهانی که در تحلیل های گذشته بررسی شده است ، در رابطه با ایران این هدف را تمعقب و پی گیری می نمود که بر اساس مناسب بودن لیبرالیسم مذهبی

*** لازم به تذکر است که اگر در

تحلیل های قبلی ، عملکرد آمریکا را یک نوع پیروزی برای او محسوب داشتیم در رابطه با پیروزی سیاسی - جهانی اوست ، در حالیکه در اینجا شکست عملیات گروگان گیری مطرح است .

*** رجوع شود به جزوه " تحلیلی

از "

تحلیلی از

بعنوان جای پای خویش ، این جناح را بر جناح ارتجاع غالب گرداند . به این ترتیب که اگر ، آمریکا در ربودن گروگانهای خود از ایران موفق می گردید ، ناگهان فریاد های لیبرالیسم گوش آسان را گزیند که اگر طرح ما اجرا میشد (یعنی معاوضه گروگانها با پولهای بلوکه شده ایران) ، این طور آبرویمان در جهان نمی رفت و یک آوانس هم گرفته بودیم . و این تبلیغات لیبرالیسم در جهت غالبیت او بر جناح ارتجاع مذهبی بود .

اما طرح آمریکا و عملیات نظامی او در داخل خاک ایران ، برای ربودن گروگان ها به شکست انجامید ، لذا این شکست باعث شد که نه تنها لیبرالیسم غالبیتی نیابد ، بلکه ارتجاع ، بیش از گذشته غالب شود و این پیروزی ارتجاع هم بواسطه تبلیغاتی بود که ناگهان پس از این شکست صورت گرفت .

پس از تا فرجامی عملیات آمریکا ، بناگاه با مسائلی از قبیل انفجارات در داخل ایسرا و ششم چنین اشغال سفارت ایران در لندن مواجه میشوم که آمریکا سعی می کند تا هدف قبلی خویش را یعنی ، غالب گردانیدن جناح لیبرالیسم بر ارتجاع و هم چنین در انزوا قرار دادن ایران ، که هدف بعدی اوست و در رابطه با جریان اشغال سفارت صورت می گیرد ، دنبال کند .

علت انفجارات در ایران ، همانگونه که فوقاً عنوان گردید تقویت ارگانهای اجرایی لیبرالیسم مذهبی بود ، چرا که به این وسیله توانست ، دولت را وادار سازد که دستگاههای جاسوسی اش را قویتر کند و شهرتانی را مستحکم سازد و حرکتی را در جهت اقدام گسترده یا در شهرتانی بپا سازد و بطور کلی نیروهای امنیتی داخلی را تقویت کند .

مسئله دیگری که آمریکا پس از این انفجار ها دنبال می کرد ، افزایش تضاد مردم و نیروهای مترقی بود و این امر را نه تنها آمریکا مایل بود ، که هیئت حاکمه نیز شدیداً " بدان شایل داشت ، برای

شعین بود که پس از این وقایع ، کلی گویی های هیئت حاکمه شروع شد و این گونه اعمال را به ضد انقلاب و دشمنان مردم نسبت داد و روشن است که از دیدگاه اینان ضد انقلاب و دشمنی مردم چیست ؟
هذه نیروهای مترقی ، لذا آمریکا از مسئله انفجار ها و نوع سودمی برد ، یکی استحکام بخشیدن به بافت نیروهای امنیتی و دیگری ایجاد تضاد میان نیروهای مترقی و مردم .
دومین عملکردی که آمریکا پس از شکست عملیات نور سبز در ایران پی گرفت ، اشغال سفارت ایران در لندن بود که توسط این عمل سعی نمود ، این اهداف را دنبال کند ، اول غالبیت لیبرالیسم بر ارتجاع و دوم ، در انزوا قرار دادن ایران .
دو پارامتر عمده ای که باید در این رابطه مورد بررسی قرار گیرد ، اول افراد اشغال کننده سفارت هستند و دوم محل گروگان گیری یعنی کشور انگلستان .

هدف گارتر در رابطه با دو پارامتر فوق این بود که با یک تیر دو نشان بزند ، از یکطرف عربهای مقیم خوزستان (یا بقول خودشان عربستان ایران) را علم کرده و تبلیغات شدیدی راه انداخته تا اگر بتواند ، در مواقع مقتضی و مناسب که دیگر چاره ای ندارد ، این خطه از ایران را هم چون ایرانند یا کبک کاندا و یا ... تجزیه طلب کند ، و شکی نیست که جدائی خوزستان از ایران ، مرگ ایران را بدنبال دارد ، چرا که قلب ایران (چاههای نفت) در خوزستان می تپد .

نشانه دومی که آمریکا با این تیر (اشغال سفارت) گرفت ، این بود که از کشور انگلستان برای گروگان گیری استفاده کرد ، و از چراغ انگلستان آتریدیدی نیست که آمریکا نمی توانست در کشور خود ، گروگان گیری راه بیندازد ، چرا که اولاً " سفارت ایران در آمریکا بسته شده بود و ثانیاً " اگر که سفارت باز هم می بود ، حقوق بشرش لگه دار شده و جهان می فهمید که این یک عملیات تصنعی است و دست خود

بقیه در صفحه ۱۵

*** اشاره به سخنان رهبر انقلاب ، پس از مقاومت بعضی از نیروهای مترقی در دانشگاه که گفت اینان دشمنان مردم هستند و اینها آمریکائی می باشند .

آفتهای یک حرکت تشکیلاتی و طرق مبارزه با آنان

خواهران و برادران رزمندگان:

نفی حرکت تشکیلاتی در جریان مبارزه، مدلول قبول آنارشیسم قرار میگیرد. چرا که تشکیلات ما حاصلی از مبارزات تاریخی انسان، در بستر جوامع طبقاتی است که وی می‌کوشد، تحت آن به تضاد فرسایشی تاریخ در ظل یک مبارزه اصولی پایان بخشد و حرکتی بی تضاد را بر جامعه بشری حاکم گرداند.

تشکیلات، نبض حیات یک مبارزه را در دست دارد و صورت یک مبارزه را از حالت مکانیکی خارج کرده و پیوند ارگانیکی را بر آن حاکم می‌کند. پس، تشکیلات تبلور صورت ارگانیکی مبارزه است، زیرا افرادی را که بصورت پراکنده در جریان مبارزه سهیم بوده و دارای یک جهت فکری و یک هدف حرکتی هستند، دور هم جمع کرده و آن صورت پراکنده و مکانیکی را زایل ساخته و یک پیوند ارگانیک، میان آنان ایجاد می‌کند.

تشکیلات طیفی است که بر اساس یک سلسله پارامترها مشخص میشود و به موازات آن که این پارامترها متفاوت باشند، سیستم‌های تشکیلاتی، بایکدیگر، تفاوت‌هایی خواهند داشت. اما تمامی این پارامترها، در داشتن یک ویژگی سهیم هستند و آن این است که همگی زائیده عمل می‌باشند.

پیدایش و درک این پارامترها، خود فنی است که باید در ضمن شناوری و حرکت آموخت و بدون شرکت همه‌جانبه در پراتیک، هر چند هم که از نظر تئوری نسبت به این فنون و پارامترها شناخت وجود داشته باشد، این شناخت دارای هیچگونه ارزش و اعتباری نیست و این مصداق حال شاگردان و یارانندگانی است که بخواهند فنون شناوری یا رانندگی را از متن کتاب بیاموزند و تنها از نظر تئوریک بدان مسلح شوند. قدر مسلم شناوری و رانندگی تنها در ظل عمل کسب می‌گردد و این است که حتی آگاهی به پارامترهای این دو فن، نمی‌تواند یک فرد را راننده و شناگر سازد، بلکه زمانی شخص می‌تواند فنون فوق را بیاموزد که با آگاهی نسبت به تئوریهای فن مذکور، رفته رفته به متن

پراتیک گشیده شده و تلاش خویش را در جهت آموختن فن، در گوران پراتیک، متمرکز کند.

بنابراین، تشکیلات عملی است که باید بر مبنای آگاهی به یک سری تئوریهای حاصل پراتیک یا تجربیات تشکیلاتی در بستر زمان، صورت پذیرد.

بطور کلی تشکیلات، "اولا" یک مسئله ضروریست که پیوسته مطرح است و فقدان آن بخصوص در حرکت‌های جمعی، موجبات پیدایش آنارشیسم را فراهم می‌آورد، و زیانهای آن را در شماره‌های قبلی مطرح کرده‌ایم.

ثانیا "پارامترهای تشکیلاتی"، عبارتند از یک سلسله تئوریهایی که باید به موازات پراتیک آموخته شوند، در این رابطه، دو گونه تئوری بیشتر موجود نیست. یک گونه، تئوریهایی هستند که قبل از پراتیک آموخته می‌شوند و به موازات پراتیک بارور می‌گردند که این تئوریها، عبارتند از تئوریهای زیر بنایی (اصولی) جهان بینی. گونه دیگر، تئوریهایی هستند که اساسا "گذشته از اینک خود زائیده پراتیک می‌باشند، می‌بایست همگام با پراتیک نیز آموخته شوند. این نوع تئوریها در رابطه با تشکیلات مد نظر قرار می‌گیرند.

۱- اولین آفت، وارداتی بودن تشکیلات: باید پذیرفت که تشکیلات در صورتی اصولی، نمی‌تواند صادراتی یا وارداتی باشد که بدون تردید، حرکت را چه در صورت غیر مستقیم و چه در صورت مستقیم، به انحساری و وابستگی گشاینده و به آن ضربه بزرگی خواهد زد. بعنوان نمونه می‌توان از دیسپلین یا تشکیلات ارتش ایران نام برد که صورتی وارداتی دارد و از جانب امپریالیسم آمریکا صادر شده است و همین امر موجب شده که ارتش بعنوان یک نهاد ملیتاریسمی در کنار پنتاگونیسیم یا قدرت نظامی امپریالیسم جهانخوار آمریکا در آید که صورتی کاملا وابسته داشته و این تشکیلات نظامی بصورت یک فرهنگ نظامی، ارتش را در بر گرفته است، به گونه ای که اگر بخواهیم روی

یکی از پارامترهای آن برای تغییر و تحول انگشت بگذاریم، امکان پذیر نیست. باید بشدت اساس و سیستم ارگانیک تشکیلات و فرهنگ نظامی ارتش، متلاشی شده و بهم ریخته شود و یا باید آن بهمان صورت امپریالیستی نگاه داشت پیوسته کشور را توسط یک ارگان نظام مسلح وابسته به امپریالیسم حفظ کرد آن را در مخاطره قرار داد.

بدون تردید یک چنین ارتشی همواره جویای یافتن راه و فرصتی است تا بتواند همانند یک کودک جدا شده از مادر، خود را به مادر خویش برساند. و از جانب او تغذیه شود و این مادر کسی نیست، به جز پنتاگون. لذا سگه مهم ترین پایگاه کودتای گر برای امپریالیسم آمریکا، ارتش ضد خلقی وابسته است. عملکردهای این ارتش وابسته را از ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز دیده‌ایم، بعد از کودتای ۲۸ مرداد که نقطه عطفی در عملکردهای خائنانه ارتش ایران محسوب میشود، کودتای ارتش در تبریز و بالاخره واقعه گریز (نفوذ نظام آمریکا به ایران)، از مشی خائنانه ارتش وابسته خبر میدهند.

از آنجائیکه تگمین چنین ارتشی، پیوسته در راه منافع امپریالیسم آمریکا شکل یافته است، تردیدی نیست که حرکتی بر ضد دشمنان امپریالیسم، یعنی توده‌های مردم خواهد داشت. در غیر این صورت اگر همین ارتش بخواهد در شکل با سهمی با دشمن توده‌ها وارد جنگ شود، شکست خواهد خورد. شکست ارتش ایران در جنگ جهانی دوم حاکی از همین مسئله است.

لذا، بزرگترین پشتوانه هر انقلابی تنها ارتش توده‌ای است و نه ارتش رسمیت یافته و بویژه ارتش مبتنی بر تشکیلات امپریالیسم، چرا که ارتش توده‌ای، تشکیلات شوراداتی نیست و از جایی برایش فرستاده نشده و خود در حین پراتیک این تشکیلات دست یافته است.

مسئله صدور تشکیلات نظامی به ارتشهای سایر کشورها، صورتی است که بقیه در صفحه ۱۳

از دوران حاکمیت استعمار گینه، معمول شده است. به این ترتیب که استعمارگران در آن دوره سعی بر آن داشتند، تا توسط صدور تشکیلات خویش به دیگر ارتشها، ارتشی وابسته از آنها بسازند و آن را بزرگترین تکیه گاه خویش در کشور مزبور قرار دهند. اینجاست که به اولین آفت تشکیلات، یعنی وارداتی بودن آن پی می بریم. اما نکته حائز اهمیت اینست که مسئله فوق بدین مفهوم نیست که از تجربیات تشکیلات دیگران نباید استفاده کرد، بلکه بر عکس باید استفاده نمود زیرا در غیر اینصورت و قبول عدم استفاده از تجربیات دیگران در امر تشکیلات موجب می گردد که بر روی تجربیات حاصل از مبارزه تاریخی انسان پا گذاشته شود. بنابراین مسئله فوق، با قبول و پذیرش تجربیات مبارزاتی یک تشکیلات بصورت تئوری تفاوت دارد. زیرا آگاهی به این تئوریها، ایجاد یک پراتیک بارور را میسر می سازد و باروری پراتیک از تئوری، با شکل گیری پراتیک از تئوری تفاوت دارد.

۲- طریقه جلوگیری از اولین آفت:

اینکه که به شناخت اولین آفت یک حرکت تشکیلاتی ناخن آمدم، باید که با آگاهی به درد، درمان آن را نیز مطرح کنیم.

برای اینکه یک تشکیلات بصورت اصولی و صحیح داشته و از آفت فوق مبری گردد باید استوار بر وضع ها باشد و نه بر فرضها، یا عبارات دیگر، اساسی ترین بسترى که می بایست در رابطه با تشکیلات مورد توجه واقع شود، امکانات است و نه احتمالات. اینجاست که وظیفه خاص شخص میشود، یعنی پس از آگاهی یافتن به تئوریهای تشکیلاتی تاریخ مبارزاتی انسان، باید مرحله دوم حرکت خود را در جهت شناخت توده های سازمانی، قرار دهیم و سعی کنیم که در ظل این مرحله، براساس استعداد های متنوع افراد، آنان را مورد شناسایی قرار دهیم. البته لازم به توضیح است که در مورد شناخت ویژگی های "فردی اجتماعی" افراد در رابطه با تشکیلات در شماره های قبل مضملاً بحث شده است. اما آنچه که در این قسمت مورد

نظر ماست، صورت خود تشکیلات پس از آگاهی و شناخت نسبت به افراد است که تلاش در جهت متشکل کردن آنها، برای یک مبارزه اصولی، انجام می پذیرد. برای این منظور، بارورترین تشکیلات، آن است که بر مبنای عدل استوار باشد، ریشه لغوی عدل از لغت عدل است به معنی توازن و دلنگه بار بر دوش الاغ که بواسطه این توازن، امکان افتادن بار از اینطرف یا آنطرف وجود ندارد، عرب به این حالت عدل گفته و کسی که این توازن را بوجود می آورد، عادل نام می نهد. بنابراین، در رابطه با حرکت تشکیلاتی، عدل عبارتست از، قرار یافتن مبره ها در بستر تشکیلات، بر حسب استعدادها و نشان. لذا سکه عدل در تشکیلات در لغو شناخت استعداد های افراد است، یعنی به مراتبی که با توانایی بیشتر شناخت استعداد های افراد را بیابیم، بهمان میزان بهتری می توانیم عدل را در تشکیلات برقرار کنیم.

یک تئوریست تشکیلاتی هرگز نمی تواند در انداز وظیفه خود موفق شود، مگر اینکه قبلاً "موضوع حرکت خویش، یعنی مبره های تشکیلاتی را بشناسد تا با آگاهی نسبت به استعداد های این افراد، اولین گام حرکت خویش را با توازن بردارد. اما همواره باید این نکته را در نظر داشت که کاربرد مسئله فوق نه تنها در بستر بعضی تشکیلات دارای اهمیت است بلکه باید در بستر ذهنی تشکیلات نیز توسط تئوریستین، بکار برده شود. به این ترتیب آنها نه تنها میدانند و در شماره قبل هم مطرح ساختیم، تشکیلات از دو بستر عینی و ذهنی، صورت پذیرفته است که از نقطه نظر صورت "تکوینی" پیوسته باید، بستر ذهنی بر بستر عینی تقدم یابد، چنانکه از نظر "ارزشی" هم این تقدم موجود است. لذا بطور کلی، حرکت و کار تشکیلات، در یک نگرش عام به دو بخش عمده تقسیم می شود که عبارتند از کار ذهنی و کار عینی.

کار ذهنی تشکیلات، آن بخش از فعالیت های سازمانی را شامل میشود که تلاشی در جهت آگاه ساختن توده های سازمانی به خط فکری را محبده دارد.

عمده ترین عملکرد یک تشکیلات در این رابطه، استفاده از شیوه هسته های مطالباتی است، چرا که هسته های مطالباتی، اساسی ترین ارگانهای زیربنایی حرکت تشکیلاتی را شامل میشوند و به مراتب که تشکیلات بتوانند در این امر موفق شود، میتواند صورتی بارورتر را داشته باشد.

اما چگونه می توان به تشکیل هسته های مطالباتی دست یازد؟ پاسخ به این سؤال در شناخت استعداد های متنوع افراد یک سازمان است، به این مفهوم که تئوریستین تشکیلات، ابتدا باید استعداد های گوناگون و متنوع ذهنی افراد را شناسایی کنند و سپس در ظل این شناخت، هسته ها را تشکیل دهند. بدون شک بهترین هسته های مطالباتی، هسته های چهار نفری است که تئوریستین پس از شناخت افراد سازمانی، سعی می کند که اولاً "تنوع کار ذهنی و رعایت نماید و آن را به دو قسمت "ایدئولوژیک" و "سیاسی" تقسیم بندی کند، به طوری که از این چهار فرد، دو نفر متخصص کار ایدئولوژیک و دو نفر دیگر متخصص کار سیاسی باشند، البته همانگونه که در فوق عنوان گردید، این تقسیم بندی باید صورت "بر اساس" باشد که پس از این ارزیابی، هر تقسیم بندی اولیه، فوق نیز میتوان تقسیم بندیهای دیگری بوجود آورد. بعنوان مثال، از دو نفری که برای کار سیاسی در نظر گرفته شده اند، میتوان یکی را مسئول بررسی مسائل سیاسی داخلی و دیگری را مسئول تحلیل مسائل سیاسی خارجی نمود.

از دیگر پارامترهایی که می بایست برای تکوین و تشکیل هسته های مطالباتی بکار برده شود، عدم یکسانی و یکنواختی افراد از نقطه نظر سطح مطالبات است، چرا که اختلاف نسبی در سطح مطالبات افراد، عامل خوبی برای ایجاد شوق و حرکت و ورزش در دیگر افراد است. لذا تنها در صورت کاربرد مسائل مذکور است که امکان ایجاد یک هسته بارور مطالباتی وجود دارد و اداهای ایجاد عدل در حرکت تشکیلاتی صادق بنظر می رسد.

البته این عملکرد نه تنها باید بر طبقه کار و منطقه

رابطه با توده های تشکیلاتی مطرح باشد ، بلکه افراد قبل از پیوند به تشکیلات می توانند این تجربیات را بکار گیرند و خود هسته های مطالعاتی تشکیل دهند . تجربه تشکیلاتی این مهم را برای ما روشن ساخته است که به مراتبی که افراد ، از یک حرکت جمعی عینی - توانسته اند ، صورتی بارورتر در حرکت داشته باشند .

یکی دیگر از مراحل ، در جهت شناسایی افراد تشکیلاتی در بستر ذهنی برای واقف شدن به ارزش های آن مهره ها ، مطالعه زندگی نامه یکا یک آنهاست . مهم ترین ملاکی که باید برای ارزیابی شخصی مطرح باشد ، درک خصلت های اوست . درک مسائلی از قبیل خود بینی ، قدرت طلبی ، ویژگی های طبقاتی ، آگاهی به خط فکری ، انگیزه مبارزاتی ، تجربیات مبارزاتی ، حرفه ای بودن در مبارزه ، فردگرا نبودن ، در حرکت و ... است که ارزیابی مهره ها را آسان می سازد . پس از درک این پارامترها ، تشکیلات می تواند به مراتب ذهنی صعود و نزول ویژگی های شخص را در جهت اتخاذ منازل تشکیلاتی ، ترسیم کند تا به این ترتیب توانایی درک ظرفیت و مشخص کردن جایگاه شخص را در تشکیلات بیابد . مسئله دیگری که باید مد نظر قرارداد ، استفاده از دیالکتیک عینی - ذهنی است ، به این ترتیب که تشکیلات می تواند ، بر مبنای هسته های مطالعاتی ذهنی ، حرکت عینی را نیز شکل دهد ، زیرا عینیت عبارتست از ، کارهایی که تشکیلات به افراد محول کند .

کارهای عینی دارای دو نوع عملکرد هستند ، اول خصوصیت سازندگی که در رابطه با فرد مطرح میشوند ، برای نمونه میتوان از گوه خوردی ، جنگل خوردی و ... که برای ساخته شدن یک فرد اساسی هستند و به گویبای تعبیر میشوند .

دوم آن دسته از برنامه های سازنده که در رابطه با اجتماع عنوان می گردند و آن قسمت از برنامه های عینی و عملی است که در رابطه با حیات تشکیلات بکار برده میشوند ، مانند فروش ارگان سازمان که مرحله ابداع پیام تشکیلات است .

اگر تشکیلات بتواند برای تیم بندی

کارهای عملی از همان هسته های مطالعاتی استفاده کند ، می تواند عاملی را در جهت پیوند و شناخت مهره های هسته های مطالعاتی نسبت به یکدیگر ، ایجاد نماید . زیرا یکی از پارامترهایی که در رویارویی افراد هسته های مطالعاتی باید یکدیگر سودمند واقع میشود ، شناخت افراد نسبت به یکدیگر است .

ماحصل اینکه بر اساس کاربرد این اصول ، در تکوین و تشکیل تشکیلات ، از یکطرف اسرار تشکیلات محفوظ می ماند و از طرف دیگر تشکیلات دچار تزلزل نمی گردد و احتیاجی به تشکیلات وارداتی نخواهد بود و از این آفت محفوظ خواهد ماند .

دومین آفت ، اطاعت کورکورانه تشکیلاتی ، یکی از مسائل مهم در حرکت تشکیلاتی ، وجود سانتالیزم و اطاعت افراد است . از یکطرف اگر در تشکیلات اطاعت مطرح نباشد ، آنارشیسم زائیده خواهد شد و از طرف دیگر همین اطاعت در تشکیلات می تواند آن را آستان یکی از بزرگترین آفت ها بگند .

تردیدی نیست که بزرگترین بستر تشکیلاتی ، خط فکری آن است و خط فکری نیز صورتی است که از بالا تعیین می شود و گادرهای پائین باید پس از پیوند به تشکیلات ، تلاش در جهت منطبق کردن خود با آن خط داشته باشند ، این امر موجب می گردد که مهره های تشکیلاتی از یک ویژگی انفعالی نسبت به گادر فکری سازمان برخوردار شوند و از آنجائیکه مهره های انفعالی نمی توانند کارایی چندانی داشته باشند و فعالیتشان در گادر آموخته هایشان محصور است ، وقتی که آموخته های آنان کفایت نکند به بن بست می رسند . برای نمونه مهره ای را در نظر بگیرید که دارای یک موضع انفعالی نسبت به حرکت تشکیلاتی است ، پس از مدتی ، در اثر فعالیت های تشکیلاتی به زندان افتاده و در مقابل جوی که ارتجاع برای او فراهم آورده است ، اعم از جو باز جویی و جو دادگاه ، آموخته ای در جهت مقابله ندارد ، لذا تا آنجائیکه آموخته است ، دفاع می کند اما آنجائیکه که این تئوریهایش شکست می خورند ، به بن بست می رسند .

در اینجا دو کار ممکن است انجام دهد ، اول اینکه دست به اجتهاد بزند و فرمان تکفیر خود و تشکیلات را صادر کند ، دوم اینکه در یک سطح عالی و آبرومندانه سکوت را برگزیند و با سکوت خویش ، محکومیتش را به اثبات رساند . اما در هر دو حال سوز به دست ارتجاع داده است ، تا از او بعنوان یک وسیله تبلیغاتی استفاده کند .

نمونه دیگر اینکه ممکن است یکی از همین افرادی که نسبت به تشکیلات موضع انفعالی دارد ، در ضمن فعالیت تشکیلاتی با موانع جدیدی روبرو گردد که مقابله با آن ها ، بر اساس آموخته های قبلی اش امکان پذیر نباشد و این موانع او را به یاس یا انحراف بکشاند و لذا یکی از آفت های مهم یک حرکت تشکیلاتی ، انفعالی بودن مهره ها ، هم از نظر ذهنی و هم از نظر عینی است .

۴- طریقه جلوگیری از دومین آفت : اما درمان این درد نمی بایست بر اساس مقابله با اطاعت تشکیلاتی استوار باشد ، زیرا که این مسئله ، عامل تلاشی شدن تشکیلات است . برای درمان این درد و جلوگیری از این آفت ، باید با اطاعت کورکورانه مقابله کرد ، زیرا پیدایش اینگونه اطاعت ، افراد را به موضع انفعالی می کشاند . لذا تشکیلات باید ، حرکتی را در جهت فعال کردن مهره های سازمان بر اساس خط فکری از سر بگیرد ، پس باید بر بستر ذهنی تکیه کند ، یعنی از یکطرف بگوشت با تهیه کردن برنامه های ذهنی ، از پیدایش آنارشیسم ذهنی که در نتیجه صدمه خوردن خط فکری ، در اذهان توده های سازمانی بوجود می آید ، جلوگیری بکند و از طرف دیگر استحکام تشکیلات را توسط آن حفظ نماید .

بنابراین ، فعال کردن مهره ها در ظل هسته های مطالعاتی و حرکت ذهنی تیم ها صورت می گیرد ، اما چگونگی این امر به دو طریق است .

اول طریق مثبت : به این ترتیب که تشکیلات باید هسته های مطالعاتی را وادار د که بر مبنای خط ایدئولوژیک سیاسی ،

خود را در زمینه های عملی شکوفا سازند. برای نمونه، مبره های که هم از نظر قلم، دارای استعداد است و هم از نظر تایپ و سایر کارهای تخصصی دیگری از قبیل براندگی، تشکیلات باید به مراتبی که زمینه کاربرد هنر تایپ و براندگی او را فراهم می آورد، زمینه رشد استعداد قلمی یا ذوق شعری او را هم فراهم کند.

بنابراین، برای از بین بردن آفت های ذهن گرای و عین گرای، تشکیلات موظف است، تا آنجا که می تواند، تمام مبره ها را همکار در حرکت های ذهنی و عینی شکل دهد.

۵۹/۲/۱۹

تحلیلی از

آمریکا در کار است؛ لذا است که از کشور انگلستان بار دیرینه خود در کشورهای اروپای غربی، استفاده کرد. این دو کشور اقتصادی بر مبنای پنتاگونیم داشته و بیشتر از سایر کشورهای اروپای غربی با یکدیگر رابطه دلبستگی دارند. (این رابطه را می توان در عملکرد هر دو در ۲۸ مرداد دید.)

از سوی دیگر انگلیس وفادارترین بار آمریکا در کشورهای اروپای غربی است و اولین کسی است که از تحریم اقتصادی و حتی عملیات نظامی آمریکا علیه ایران پشتیبانی نمود. و بالاخره کشور انگلستان دارای جو نسبتاً دموکراتیکی است که گهگاه اینگونه اعمال (گروگان گیری و کار های مشابه) در آن، صورت می پذیرد.

عمده ترین نتیجه ای که اشغال سفارت ایران در لندن و سپس عملیات متهورانه انگلستان برای نجات گروگانهای ایرانی داشت، این بود که امپریالیسم خبری بکار افتاد و تبلیغات شدیدی را برای در انزوا قرار دادن ایران شروع نمود.

اشارات این تبلیغات بزودی در لیبرالیسم حاکم رخ نمود و بطوریکه از صاحبه جمعه شب قطب زاده وزیر امور خارجه ایران پیداست، این عملیات شدیداً "لیبرالیسم را تحت تاثیر قرار

بقیه در صفحه ۷

گسترش مبره های تشکیلاتی، مثلاً "هنگامیکه یکی از مبره ها به زندان می افتد، بهترین کار این است که فوراً حرکتی را در جهت گسترش تشکیلات تا زندان در پیش بگیرد تا درون زندان هم بتواند، حرکت خویش را دنبال کند، گسترش تشکیلات تا زندان براساس دو امر صورت می گیرد، یکی تقویت روحیه مبره ها در زندان و دیگری استفاده از زمینه مناسب زندان برای تشکیلات.

دومین آفت، قطب گرای در حرکت تشکیلاتی:

آفت دیگری که ممکن است بشدت زامن گیر حرکت تشکیلاتی شود، آفت قطب گرای است. علت این امر در تکیه مکانیستی سازمان بر تخصص ما و شخصیت ها نهفته است. مسئله تخصص، زمینه مناسبی را برای قطبی شدن حرکت تشکیلاتی فراهم می آورد و علاوه بر قطبی شدن، موجب یک بعدی گردیدن افراد هم می شود که یک بعدی شدن افراد، خود آفت وحشتناکی در تشکیلات می باشد. یک بعدی شدن باعث می گردد که رشد استعدادها در مسیر های دیگر کور شود و فرد تنها در یک مسیر باروری داشته باشد. و این خود عامل بزرگی است که تشکیلات را ضربه پذیر می سازد. زیرا زمانی که یکی از این مبره ها دستگیر شوند و یا معلی کنار روند، حرکت تشکیلات در آن نقطه فلج خواهد شد، از اینرو سبب قطبی شدن، مرگ تشکیلات را بدنبال دارد و برای جلوگیری از این مرگ که ناگهان ممکن است اتفاق افتد، تشکیلات موظف است که در راه استمرار و تداوم بخشیدن به حرکت خویش، تلاشی در جهت نجات از قطب گرای بیافازد. اما چگونه؟

۶- طریقه جلوگیری از سومین آفت: برای واکنسینه کردن تشکیلات در مقابل این میکرب (قطب گرای)، باید دستور رشد استعداد های متنوع افراد سازمانی فراهم آید تا از یک بعدی شدن افراد در یک مسئله تخصصی جلوگیری شود. بعنوان مثال "ناپلئو" صرفاً در کار ایدئولوژیک تخصصی دارند، سعی کنند استعداد های

تحقیقاتی نسبت به مسائل مختلف (اعم از سیاسی و ایدئولوژیک) بعمل آورده، سپس آن تحقیقات را در مدت مشخصی از آنها تجمیع بکند. از این طریق منحنی رشد سیاسی-ایدئولوژیک هسته ها روبه جلو می رود. بعنوان نمونه، هر هفته مطالعاتی، لااقل هفته ای یک بار یا ده روز یکبار که ارگان منتشر می شود، باید نسبت به مسائل مختلفی که (اعم از داخلی و خارجی) در رابطه با کشورمان اتفاق می افتد، قبل از اینکه تحلیل سازمان منتشر شود، تحلیل خود را ارائه دهد و بهمین ترتیب تحلیلات ایدئولوژیک را صورت دوم طریقه مثبت بسیاری مبارزه با این آفت، استفاده کردن از مبره های آگاه به خط گروها و تیم ها، بعنوان کاردر معلی است که این امر زمینه فعال شدن هر چه بیشتر افراد هسته های مطالعاتی را بوجود می آورد. یعنی به مراتبی که به این افراد کار فکری از قبیل معلم شدن ارائه شود، باعث باروری آنها می گردد زیرا که مجبورند در زمینه ایدئولوژی یا سیاسی کار کنند و این عمل آنها را از موضع انفعالی بیرون آورده و به موضع فعالی می کشاند.

دوم طریق منفی: طریقه منفی عبارتست از واکنسینه کردن افراد سازمان و تربیت آنها برای مواجه شدن با یسک سری موانع احتمالی که ممکن است در آینده رخ نماید. برای نمونه، تشکیلات می باید افراد را مورد اتهام قرار دهد و سپس از آنها بخواهد که به دفاع از موارد اتهام بپردازند.

بهترین راه برای اینکار این است که تشکیلات از هسته های مطالعاتی بخواهد تا دادگاههای ساختگی درست کنند و یکدیگر را بواسطه حرکتشان مورد اتهام قرار دهند تا طریقه دفاع از حرکت را بصورت اصولی در یابند. تمامی این کارها برای این است که اگر افراد دستگیر شدند بتوانند در دادگاه خوب دفاع کنند و این عمل زمانی امکان پذیر است که افراد انگیزه حرکت خویش را خوب درک کرده باشند.

صورت دوم طریقه منفی، عبارتست از، گسترش بستر تشکیلات به موازات

رابطه زن و مرد از دیدگاه اسلام، منشاء تبعیض یا تفاوت؟

در شماره‌های قبل حقوق زن را قبل از اسلام مورد بررسی قرار داده و پس از آن به حقوق زن در مکتب اسلام رسیدیم، چرا که معتقد بودیم برای شناخت و بررسی حقوق زن از دیدگاه اسلام، باید تاریخ حقوق زن را قبل از اسلام مورد تحلیل قرار داد.

برای اینکه بتوانیم حقوق زن را از نظر اسلام مورد بررسی قرار دهیم، باید به دو مسئله اساسی "تفاوت" و "تبعیض" نایل آئیم.

آنچه مسلم است اینکه اسلام میان تفاوت و تبعیض تمایزاتی قائل است و گروه‌های اسلامی که گوشت می‌خورند یا دودید کاملاً مجزای افراطی و تفریطی به این مسئله نگردند، کاملاً در اشتباهند، زیرا که گروهی می‌گویند از یک دید افراطی تفاوت‌های میان زن و مرد را نادیده انگارند و آنها را مساوی با هم مطرح کند و گروهی دیگر می‌گویند که میان زن و مرد منشاء تبعیضی قائل شوند. لذا بررسی صحت و سقم عقاید این افراد و گروه‌ها بستگی به شناخت "تبعیض" و "تفاوت" و جدایی این دو از یکدیگر دارد.

۱- وجه تمایزات "تبعیض" و "تفاوت" از دیدگاه قرآن:

قرآن برای از بین بردن ریشه‌های تبعیض میان زن و مرد، رابطه‌های تکوینی (در رابطه با سرمنشاء و پیدایش زن و مرد) و رابطه‌های تشریحی آینده (حقوق زن و مرد) را مشخص می‌کند.

آنچه که در بررسی مسئله تبعیض بین دو پدیده از اهمیت وافر برخوردار است، مشخص کردن منشاء و مبدأ آن دو پدیده است. زیرا یک مسئله‌ای که باعث می‌شود میان زن و با هر پدیده اجتماعی دیگری با دیگر پدیده‌ها، تبعیضی قائل شوند، زائیده ریشه تکوینی یا تشریح آینده است.

قرآن از نظر تکوینی، برای زن و مرد، اتحاد ریشه تکوینی را مطرح می‌کند، یعنی اینکه زن و مرد در عین ثنویت وجودی، از وحدت وجودی سرچشمه می‌گیرند، زیرا

کما از یک رابطه واحد خلق شدند و این مهم‌ترین مسئله است که در رابطه با تبعیض مطرح می‌شود، چرا که دیدگاه‌های مختلفی که قائل به تبعیض میان زن و مرد هستند، منشاء تکوین آنها را جدای از هم میدانند، اما همانگونه که گفتیم قرآن به هیچ عنوان به چنین تبعیض‌هایی اهمیت نداده و اساساً "زن و مرد را از یک منشاء واحد، مثل نفس واحد میداند، آیات ذیل همین این حقیقت است:

"یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر واحد و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقوا ان الله علیهم غیر عیب ای مردم، البته ما شما را از مرد و زن آفریده‌ایم و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله آفریدیم، تا یکدیگر را بشناسید، بیگانان، گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست، زیرا خدا دانا و آگاه است." (۱۳ حجرات)

آنچه فوق دقیقاً بیانگر این مهم است که مردمان از زن و مرد آفریده شدند و میان آنان هیچگونه تبعیضی نیست و تنها امری که میان انسان‌ها ایجاد می‌کند، درجه پرهیزکاری آنان است.

"یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منها رجلاً" "گفیرا و نساء" و... ای مردم بترسید از پروردگار خود که بآفرید شما را از یک تن و از آن زوجی را و پراکنده گردانید از آن دو تن، مردان و زنان بسیاری و..."

(آیه ۱ سوره النساء) آنچه مذکور نیز بیانگر آنست که زن و مرد از نفس واحد خلق شدند و لذا چون منشاء خلق آنها یکی است، پس میان آنها تبعیضی وجود ندارد.

بنابراین، از دیدگاه اسلام، از آنجائیکه زن و مرد دارای یک ریشه تکوینی هستند و از نفس واحد بوجود آمده‌اند، می‌توان هیچگونه تبعیضی وجود ندارد. دومین مسئله‌ای که در رابطه با یکسانی زن و مرد از نظر عدم وجود تبعیض

بین آنها از دیدگاه اسلام و قرآن مطرح است، رابطه یکسانی زن و مرد در حقوق آینده است، آیه ذیل این مسئله را به اثبات می‌رساند که زن و مرد در مورد آنچه که خودکسب می‌کنند دارای حقوق یکسانی هستند.

"... للرجال نصیب مما کسبوا و للنساء نصیب مما کسبن... برای مردان بهره‌ایست از آنچه بدست آورده‌اند و برای زنان بهره‌ای است، از آنچه که فراهم کرده‌اند..." (۳۲ النساء)

قرآن با وجود اینکه پشت به روابط تبعیضی میان زن و مرد، که ناشی از منشاء تکوینی و مسائل حقوقی است، می‌تازد و آن را افکار می‌کند، اما میان زن و مرد تفاوت‌هایی را قائل می‌شود، این تفاوت‌ها ریشه در تفکر اسلام، به مسئله زن و مرد و مکانیزم اجتماع دارد، یعنی قرآن، حرکت انسانی- اجتماعی را مد نظر قرار داده و در ظل این حرکت، سعادت اجتماع را مطرح می‌نماید. لذا سبب سعادت اجتماع را در گرو رابطه دلالی و تقابلی میان زن و مرد دانسته و از اینرو با این دو برخوردی مکانیکی ندارد، تا بگوید زن مرد مساوی هستند، بلکه از این دیدگاه و بواسطه رابطه تقابلی، زن و مرد مکمل یکدیگر هستند، اینجا است که اسلام با زن و مرد یک برخورد ارگانیک داشته و زن را در رابطه با ریشه تکوینی وجودی‌اش و مرد را بواسطه ریشه تکوینی وجودی‌اش، مورد تحلیل قرار می‌دهد.

از نظر نگاه اسلام، خانواده اساسی‌ترین ارگان زیربنایی اجتماع است و بواسطه اهمیت زیادی که برای اجتماع و تاریخ قائل است، بزرگترین ارزش را به خانواده می‌دهد، اما در خانواده هم بزرگترین نمود ارزشی را زن داراست و این اهمیت به علت همان شخصیت دو بعدی زن است، یعنی "مادر بودن" و "زن بودن" او.

بقیه در صفحه ۱۷

* - رجوع شود به فاطمه، چهره عینی توحید در سیمای زن آرمان مستضعفین شماره ۳۴